
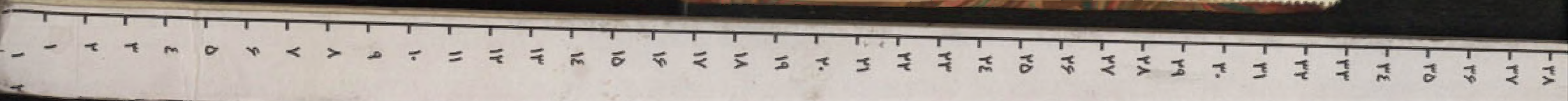


۱۷۳ معری
۲۱۱۸۸۶


کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب	کفایة القراءة	
مؤلف		
موضوع		
شماره اختصاصی (۱۶۳) از کتب اهدائی به معری		۲۱۱۸۸۶

۱۷۳

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
خطی اهدائی
۱۶۳



۱۷۳ مغزی
۲۱۱۸۸۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب	کفایة القراءۃ	
مؤلف		شماره ثبت کتاب
موضوع		۲۱۱۸۸۶
شماره اختصاصی (۱۶۳) از کتب اهدائی بهمنی		

۱۷۳
۱۳۴۰

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
خطی اهدائی
۱۶۳

$$\frac{145^{\circ}}{3-1}$$


خطی امداد

هذا الكتاب المستطاب المسمى بكفاية المقرء

بسم الله الرحمن الرحيم
حمد یحمد و سپاس بجد مرافزیند و استزکرات و ترکیب
کاف و نفون ایت وجود بنکاشت و بلطافت صنع
بیچون رأیت حدوث برافراشت و از خزانة اعطی
کل شی خلقه هر یک از احاد کائنات و افراد ممکنات و
بخلفت صورتی مخصوص ساخت و از جام خانه فیض
هر یک را بحاله کسوفی مزین پرداخت و اهل علم و ادب
درجات رفیع و مقامات متیعه بموجب هل یستوی
الذین یعلمون و الذین اوتوا العلم درجات خلعت
با یمت یوشانید و قرآن عظیم و فرقان کریم را تمیز
تم اودینا و تشریف اولئک یمینون مستثنی گردانید
و هزاران هزار شریف صلوات و لطائف تحیات

نثار و روضه مقدسه و بینه منوره و تربت معطره
بغیر می یازد که بایات دلیل کافی و بیان کلام شانی که زند
لوت کفر و شرک و اینینه افاق زدوده و بفضاحت و
بلاعت لسانه زیان محجرب جان بشوکت اسلام بکشد
اغنی خواجہ کائنات و خلاصه موجودات شمسوار قبہ
افلاک تاج دار عمرت و لولائت مکرر محبتی محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و برال ظاهر و عورت طاهر و اولاد
فاخر المحضرت خصوصاً بر پیشوای زمره اصفیاء و ائمه
موارثت بنیاد بادشاه تختگاه سلوئی و انما مالک ملک
و اذ رأیت ثم رأیت بعباد و ملکا کبیرا اغنی عقل العقول
و نفس السوء و روح البشور فی الرد و القبول علی ارجح طالب
جیلوات الله و سلیم علیه و نادام طلع کشمق الاقوال اما بعد
چنین گوید فقیر حقیر کثیر القصیر از نیک اند نبین اقل القراء
و الذین اکرین مرحوم الطاف رب العالمین الانام الجانی
القاصر الحق ابن صفر علی علی القاری الذکر الذکر فی غرض
عنهما که بعضی از برادران دینی و اخلا و و خلق بجان
اینکه از علم تجوید بهره دارم لهذا از این بند خاکسار

بهر روز کار و ذره بی مقدار خواهی نمودند که رشتا
در علم قرانت برشته نمی کشید شود تا متعلمین
و متدربین و طالبین و راغبین این علم بشناسند
و با نصیب منتفع گردند که در یوم لا ینفع مال ولا بنون
الا من اتى الله بقلب سليم بگزارید فلما بعد از این
یدر کله لا یتزلکله به تالیف و تصنیف این بر ختم
و مسمی نمودم آنرا به کتاب الفقه امید است که مطبوع
ناظرین و سامعین و متعلمین گردد و ان مشتمل است
بر مقدمه و چهارده باب و خاتمه و بالله التوفیق و استعا
و علیه التکلان مقدمه در بیان استعاذه و بسمله است
بذلکه صیغه استعاذه بمذاهب صحیح اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ
الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ است و در سوره نحل همین وارد شد
و شیخ شاطبی علیه الرحمه نیز باین تصریح نموده بقوله
عربیّه علی ما اتی فی النحل لیراوان تزد لربک تنزیها
فلیست محملا و اگر زیاده بر این نمایند نیز جایز است
و در استعاذه ده وجه است اول اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ
الرَّجِیْمِ دوم اَعُوذُ بِاللّٰهِ لَمِیْج الْعَلِیْمِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ

مقدمه در بیان
استعاذه و بسمله

سوم اَعُوذُ بِاللّٰهِ الْعَظِیْمِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ چهارم
اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ ان الله هو کلّ شئ العالیم
پنجم اَعُوذُ بِاللّٰهِ الْعَظِیْمِ التَّجَمُّعِ الْعَلِیْمِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ
ششم اَعُوذُ بِاللّٰهِ الْعَظِیْمِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ ان الله هو
کلّ شئ العالیم هفتم اَعُوذُ بِالْقَهْمِ الْمَعِیْنِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ
هشتم اَعُوذُ بِالْقَهْمِ الْعَلِیْمِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ نهم
اَعُوذُ بِاللّٰهِ الْعَظِیْمِ وَ بِوَجْهِهِ الْكَرِیْمِ وَ سُلْطَانِهِ الْقَدِیْمِ مِنَ
الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ دم اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ و
استغفر الله و هو خیر لفاتحین نهم در ابتدا هرگاه استعا
کفته شود چهار وجه در بسمله که مایه استعاذه و سوره
جائز است اول وصل نمودن آخر استعاذه است که میم
الرَّجِیْمِ باشد یا اول بآء بسمله و قطع آخر بسمله است که میم
الرَّجِیْمِ باشد از سوره خود که سوره آیند باشد دوم
قطع بسمله است از طرفین یعنی قطع آخر استعاذه است
از اول بسمله و قطع آخر بسمله نیز از سوره که بسمله از مایه
استعاذه و سوره آیند هر دو برید شود و وجه سیم
و چهارم بعکس هر دو وجه مذکور است یعنی سوم

مقدمه
در بیان

وصل آخر استعاده است **اول** بسملة و وصل آخر بسملة است
 باول سورة خود **دوم** قطع آخر استعاده است از اول
 بسملة و وصل آخر بسملة است باول سورة خود **و دیگر**
 در بیان بسملة است بدانکه بسم الله الرحمن الرحيم گفتن
 در ابتدا هر سوره از سوره های قرآن یک و با جا است
 الا سوره بر آنت که در اول و بسملة نباشد خواه ابتدا
 کند خواه وصل کند با و آخر انفال را و در حالت وصل
 سوره بسوره قرآن اختلاف کرده اند بعضی بسملة کنند
 و بعضی نه و عاصم بسملة کند البته و اگر ابتدا بعشری
 یا جزوی یا آخری نماید بخیر است و در آخر بر آنت اولی
 ترک است بلکه ممنوع است و در میان دو سوره
 چهار نوع است سه از آنها جائز و یکی ممنوع **اول**
 قطع سوره ماضیه از بسملة و قطع بسملة از سوره آتیة
دوم وصل سوره ماضیه بر بسملة و وصل بسملة بر سوره
 آتیة **سوم** قطع سوره ماضیه و وصل بسملة بر سوره
 آتیة **چهارم** وصل سوره ماضیه بر بسملة و قطع بسملة
 از سوره آتیة و این نوع ممنوع است کلام

شیخ

باب اول

فصل اول

فصل اول

شیخ شاطبی است که اینجا منع کرده و گفته است
عربی و مهمما فصلها مع اوخر سورة فلا تقعن
 الیه فیها تنقلا **باب اول** در اقسام دندانها و خارج
 حروف و صفات حروف است و در آن سه فصل است
فصل اول در اقسام دندانها است بدانکه تقفیل الله
 هر آنیکه قریب بر بیست سالگی رسید میوه
 دو دندان دارد و آنها منقسم میشوند بچهار
 قسم **قسم اول** ثنایا که جمع ثنیه است و آنها چهار دندانند
 دو از بالا و دو از پایین حساب میشوند و آنها را
 دندان پیش میگویند **قسم دوم** رباعیات است که
 جمع رباعیه است و آنها نیز چهار دندانند دو از
 بالا و دو از پایین از چهار جانب ثنایا یک یک حساب
 میشوند **قسم سوم** انیاب است که جمع ثابست آنها
 چهار دندانند دو از بالا و دو از پایین از چهار جانب
 رباعیات یک یک حساب میشوند و آنها را دندان پیش
 گویند **قسم چهارم** اضراس است که جمع ضرس است و آن
 بر سه قسم است **قسم اول** ضوا حاک است که جمیع

فصل اول در اقسام
 دندانها است

فصل اول در اقسام
 دندانها است

ضاحک است و آنها چهار دندانند دواز بالا و دواز
پایین از چهار جانب نیاب یک یک حتما میشوند که در
وقت خندیدن نمایان میشوند **قسم دوم** طواحن است
که جمع طاحن است و آنها دوازده دندانند شش بالا و شش
از پایین از چهار جانب ضواحن سه سه حساب میشوند
و آنها را دندان آسیا گویند نظر باینکه غذا باها نرم میشود
قسم سوم نواجداست که جمع ناجداست و آنها چهار دندانند
دواز بالا و دواز پایین از چهار جانب طواحن یک یک حتما
میشوند و آنها را دندان عقل گویند که در سن بیست
سالگی و از بیست سالگی تا سی و سالگی بین و ن میانند و از
بعضی هم بین و ن نمی بیند **فصل دوم** در مخارج حروف است
چون از اقسام دندانها که از جمله لوازم است قانع شدیم
شروع میشود در بیان مخارج حروف **بدانکه** مخارج جمع
مخرج است و مخرج مکانی را گویند که حرف از او تولید میشود
و حروف قاف هم بیست و هشت حرفند و بنابر قول اصح مخارج
حروف هفتند **اول** ابتدای حلق است از جانب قصبر شش
یعنی سرخی جگر و آن مخرج همزه و هاء است **دوم** وسط حلق است

فصل دوم در
مخارج حروف است

و آن مخرج

نظم

و آن مخرج عین و هاء هم ملتزم است **سوم** انتهای حلق است
و آن مخرج غین و خاء مجتمعاست و این شش حرف را حلقی
گویند **نظم** حروف حلقی شش بودای نور عین همزه و هاء و خاء
عین و غین **چهارم** اول لهاست یعنی اول بیخ زبان است با
انچه بر ابرو است از حنك اعلا و آن مخرج قاف است **پنجم**
آخر لهاست یعنی آخر بیخ زبان است با انچه بر ابرو است
او کام بالا و آن مخرج کاف است و این دو حرف را الهوی گویند
و لهاست آن پارچه گوشت سرخی است که از بیخ زبان بجانب
حلق و پیرا است که بفارسی او را ملازه گویند اما قاف را
غلاصمی گویند و کاف را عکبی و غلاصمه اول لهاست
که بجانب حلق است و عکبه آخر لهاست که بجانب
دهن است **ششم** وسط لسان است با انچه بر ابرو است
از حنك اعلا و آن مخرج جیم و شین و یاء غیر مدئی است
اما در جیم وسط لسان با محاذی خود ملصق میشود
و در شین و یاء قریب بهم می رسند و این سه حرف را
شجری گویند و مراد از شجره و انجا کشاده کی میان
دهن است **هفتم** اول خافه است یعنی اول کنار و بنا

وادغام مع الغنة وغنة بان توان داشتن که چون بینی تا
 بکبری حروف غنه نتوان گفت و دیگر حروف را توان گفت
 و از این سبب است آنکه زکام باشد حروف غنه نتوان گفت
 و سیبویه که یکی از علمای خواست و از این باب این فرمود است
 مخرج جوف را از خارج صفه گانه اخراج نموده است
 زیرا که مخرج معینی ندارند و انقطاع مخرج ایشان
 جوف است و ایشان مجرد صوتند مخرج را نشان داده
 گفته است و بقول بعضی از قرا و خارج حروف سه است
 حلق و دهان و لب و بقول بعضی خارج هشت است
 حلقی و لهوی و شجری و نطقی و ثنوی و ذلقی و اسلی
 و شفوی و هر حرفی که خواهی از مخرج خود ادا کنی باید
 آن حرف را مشد و با ساکن نمائی و همزه مفتوحه بر سر
 در او ری و مدیه در نزد استاد ماه کامل مشق نمائی
 تا الحرف از مخرج خود بیرون آید مثل آب آتش آتش
 و علی هذا القیاس **فصل سوم** در صفات حروف است
 بدانکه هر حرف را پنج صفت باشد غیر از صفاتی که مختص
 خود آن حرف میباشد **حروف ساده** حروفند که مجموع آن هفت

فصل سوم در صفات
حروف است

نمود

تفصیل

شخص سکت و معنی همس فرو داشتن او از است و
 نرم کردن لبیدن آن و این حروف را از برای آن مهموسه
 گویند که این حروف ضعیف اند و تکیه بر ایشان نمیتوان
 کرد در گفتن و نفس با ایشان میرود چنانکه کوئی از
 آتش آتش و باقی حروف مجهوره است و مجموع آن
 ظل قوز بض از غز چند مطیع و آن هجده حرف است
 و چهار بر داشتن او از است و این حروف را از برای آن مجعوف
 گویند که در وقت گفتن آن او از برداشته میشود و از قوت
 آن حرفها و بروی تکیه نمیتوان کرد و نفس با آن قوت
 رفتن ندارد چنانکه کوئی آج آد آل و دیگر **حروف منطبه**
 چهار است ص ض ط ظ و این حروف را از برای آن اطباء
 گویند که زبان در وقت گفتن آن چون طبعی میشود
 و کام بالا و آنکه برابر است می پوشاند و غیر این حروف
 همه منفک است و انفتاح کشادست یعنی در وقت گفتن
 این حروف زبان کشاده میشود از کام بالا و کام بالا نمی
 و کشادگی میان زبان و کام بالا می افتد و دیگر **حروف استعلاء**
 هفت حرف است و مجتمع در ترکیب خاص ضعیف قس

واستعلا طلب بلندی کردنست و این حروف را برای آن
 گویند که در وقت گفتن این حروف زبان بر بالا میرود و
 باقی حروف را مستغلبه گویند و نقل فرمودند است یعنی
 زبان در وقت گفتن این حروف میل به بالا نکند و دیگر
حروف قافله پنج است مجموع آن قطب جد و قافله
 جنبانید نیست و اینها را از برای آن حروف قافله گویند
 که چون این حروف را ساکن کردنی درخرج بخشد و در آن
 نیازی یافته شود از غایت قوت آن حروف چنانکه کوئی
 آب آج آد تا او را درخرج نه جنبانی مفهوشو که چه
 حرف گفته شده و این حروف را مشرب و مضغوبه نیز گویند
 از برای آنکه در حالت وقف کردن بر آن آواز که باز لاحق
 میشود از غایت قوت و بلای حروف ساکنه است یعنی
 در آن جنبش نیست در حالت وقف که زبان و دیگر
حروف شد هشت است جمعا در آخرت کقطب
 و این حروف را از برای آن حروف شد میگویند که در
 خرج سخت میشود در گفتن این حروف و از آنرا کشید
 نشود از غایت قوت تکیه که بر آن حرف میشود و ضد

شد پیده رخاوه است و رخوه سستی است و آن سبزه
 حرفست جمع آن حرس شخص من فظ غض ثند و این حروف
 از برای آن رخوه گویند یا رخاوه که در گفتن آواز بان توان
 کشیدن و نفس را باز ندارد و آواز یا این حروف می رود و
 هشت حرف دیگر هست بین الشده و الخوه نه شدیده
 هستند و نه رخوه همچو آن که بر و غنا یعنی نه چنان سخت
 چون حروف شد پیده و نه چنان سست است چون حروف
 رخوه و اندکی آواز بان توان کشیدن چنانکه کوئی آلم
اقاصین که مختص حرفی از حروفست اول **صفر** و آن
 مخصوص ساین و صاد مملکتی و ذاء معجم است و صغیر
 آواز کجش است یعنی هشت کرد نیست چون تلفظ
 باین حروف کنی و تکیه بر آن نمائی آوازی دراز باز کشید
 شود **دوم** و آن مخصوص ضاد معجم است استطاله
 کردن کشی کردن و طلب زاذی کردنست و او را باین
 اعتبار کردن کش گویند که هر کسی و را نام نتوان کرد
 مگر کسی که مدتها سعی کرده باشد و بخند متاسدا کلاط
 ماهر خاذق رسیده و مشافهه تعلیم یافته و زبان را

برنج خروج او خورگ داشته تا از روی شرع نماز شود درست
 باشد و نماز کسیکه با او افتد کند درست و صحیح باشد
 اما در این اوقات این علم شریف را سهل میگردانند
 و از امتیاز نیک دارند لا جرم در جهل مانده اند و از اینکه
 بنیاموخته اند و اخذ و معاف میشوند و اکثر قراء و
 امامان بدین بلد مبتلا اند **و اما** آنکه گفتیم که اسطفا
 طلحه را زنی کرد دست یا اعتبار اینکه در خروج دراز میشود
 تا بخرج لام نزد یک میشود و بعضی گفته اند باعتبار آنکه
 در گفتن درازی دارد و این خرج از همه خارج صعب
 و شد بد و غلیظتر است **شع** **انحراف** و آن مخصوص
 لام و زاء است و انحراف میل کردن زبانت به کام بالا و
 سر زبان در گفتن ایشان کج میشود و **تکریر** هم بجهت
 زاء است و از امکوی میگویند زبانی که در خروج
 دوباره گفته میشود و از سر زبان در خروج میل رود
 چنانکه کوئی دو زاء گفته شد و اگر زبانی که گفته شد
 زبانی که پیدا میشود **چهار** نقشی است و آن مخصوص
 شبیر است و نقشی از هم باز شدن و فراع شدن است

یعنی خروج

یعنی خروج از روی پرمیشود از سستی او و بعضی گفته
 حروف نقشی چهار است مجتمع در ترکیب شریف **پنجم**
غنه است و آن مخصوص میم ساکن و فون ساکن و فون
 تنوین است اگر چه تنوین هم فون ساکن است اما فرق آنست
 که فون ساکن اصل کلمه است هم مکتوبی است هم ملفوف
 مثل من و عن و کن و فون تنوین اصل کلمه نباشد بلکه
 فونی باشد ساکن که در آخر است و باید که او دو فحیه
 یا دو ضمه یا دو کسره پیدا شود و مکتوبی نباشد ملفوف
 میباشد مثل عزی بن عقیق و عجم و این هر دو ف
 و قبی غنوی باشد که ساکن باشند و اگر متحرک باشند
 غنوی نباشند و فون ازین دندان گفته شود و میم
 از لب و بی غنه و معنی غنه قبل ازین بیان کرده شد
و دیگر توضیحی ذکر میشود حاصل صفات حروف
 آنست که هر حرف را از حروف پنج صفت است چنانکه
 محال ذکر شد بعضی طش صفت و بعضی هاش صفت
 و بعضی زاش صفت باشد و در اینجا هر حرف را بر سهیل
 تفصیل بیان کنم ان شاء الله تعالی **همز** را شش صفت است

و تکریر

خروج

افتتاح و تسفل و جهر و شده و سکون و صفت
 ششم او متبوع است و بیره نیز می همزه باشد و نیز
 در اصل لغت ارتفاع است و همزه بلند تر حرف است
 و قوی تر و از غایت قوت همزه است که بعضی از قراء
 اثر آن هیل میکنند و یا بدل میکنند **باز** پنج صفت
 افتتاح و تسفل و جهر و شده و قفل **ت** پنج صفت
 افتتاح و تسفل و همز و شده و سکون **ث** شش
 صفت است افتتاح و تسفل و همز و رخاوه و سکون
 و صفت ششم او منفوت است و نقش در میدانست لغو
 در گفتن آن بادی از خرج او بیرون بیاید **ج** پنج
 صفت است افتتاح و تسفل و جهر و شده و قفل **ح** خاز
 شش صفت است افتتاح و تسفل و همز و رخاوه و سکون
 و صفت ششم او مجر یا مجر است و بجه افشردگی باشد
 در حلق و اگر صفت مجر از خاب زاری ها شود از ای آنکه
 خرج یکی است و صفات یکی **خ** پنج صفت است افتنا
 و استعلا و همز و رخاوه و سکون بعضی گفته اند صفت
 ششم او جز بر است و جز بر او از کلو گرفته است **د** **ذ** **ز**

بیاد

د پنج صفت است افتتاح و تسفل و جهر و شده
 و قفل **ذ** پنج صفت است افتتاح و تسفل و
 جهر و رخاوه و سکون **ز** هفت صفت است
 افتتاح و تسفل و جهر و بین بین یعنی بین شده
 و رخاوه و صفت ششم او تکر بر است چنانکه بیان کرده
 و صفت هفتم او اخراست و ذکر آن نیز گذشت **ر**
ز هفت صفت است افتتاح و تسفل و جهر
 و رخاوه و سکون و صفت ششم او صغیر است
 و ذکر او گذشت **س** شش صفت است افتتاح
 و تسفل و همز و رخاوه و سکون و صفت ششم
 او صغیر است صغیر بیان کرده شد **ش** شش
 صفت است افتتاح و تسفل و همز و رخاوه
 و سکون و صفت ششم او نقش است چنانکه گفته شد
ص شش صفت است استعلا و طباق و همز
 و رخاوه و سکون و صفت ششم او صغیر است
ض شش صفت است استعلا و طباق و جهر
 و رخاوه و سکون و صفت ششم استعلا است چنانکه

گذشت **ط** طار **ا** پنج صفت است طباق و استعلا و جهز
 و تشده و قلقله **ظ** ظار **ا** پنج صفت است طباق و استعلا
 و جهز و رخاوه و سکون **ع** عین **ا** پنج صفت است
 انفتاح و استفال و جهز و بین بین و سکون **غ** غین **ا**
 پنج صفت است انفتاح و استعلا و جهز و رخاوه و سکون
ف فار **ا** شش صفت است انفتاح و تغفل و جهز و
 رخاوه و سکون و صفت ششم و نفخ است و نفخ دمید
ق قاف **ا** پنج صفت است انفتاح و استعلا و جهز و تشده
 و قلقله است **ک** کاف **ا** پنج صفت است انفتاح و تغفل
 و جهز و تشده و سکون **ل** لام **ا** شش صفت است
 انفتاح و تغفل و جهز و بین بین و سکون و صفت
 ششم و انحراف است و ذکران گذشت **م** میم **ا**
 شش صفت است انفتاح و تغفل و جهز و بین بین و
 سکون و صفت ششم و غنه است و ذکرش گفته شد
ن نون **ا** هفت صفت است انفتاح و تغفل و
 جهز و بین بین و سکون و صفت ششم و غنه است
 و قتی که ساکن باشد و غنه نون بیشتر از غنه میم است

وصف هفتم

و صفت هفتم اولین است **و** واو **ا** هفت صفت است
 انفتاح و تغفل و جهز و رخاوه و سکون و صفت ششم
 او مد است و صفت هفتم اولین است و در و او مد است
 هرگاه ساکن باشد و ماقبل و مضموم و در و او مد است
 و قتی که ساکن باشد و ماقبل و مفتوح و در و او مد است
 و قتی که متحرک باشد **ه** هاء **ا** هفت صفت است انفتاح
 و تغفل و جهز و رخاوه و سکون و صفت ششم او
 نیز است و صفت هفتم او هش و هشت سبکی باشد
ا الف **ا** هشت صفت است انفتاح و تغفل و جهز
 و رخاوه و سکون و صفت ششم او مد است و هفتم
 نیز است و هفتم هو و ذکران گذشت **ی** یاء **ا**
 هفت صفت است انفتاح و تغفل و جهز و رخاوه و سکون
 و صفت ششم او مد است و هفتم نیز است و در و او
 مد است هرگاه ساکن باشد و ماقبل او مکون و در و او
 نیز است و قتی که ساکن باشد و ماقبل و مفتوح و در و او
 تغفل است و قتی که ساکن باشد متحرک است و الف و واو
 و یاء از برای آن حرف مد گویند که چون بعد از ایشان

همه باشد یا ساکنی مد باید کشیدن خواه آن ساکن مد
 باشد خواه غیر مد غم وان مخصوص است باین حروف و قوی
 ترین این حروف و او است انکه الف والفاء چون ساکن نباشد
 و ماقبل آن فتحه مشبعه و این حروف را حروف عله نیز
 خوانند چنانکه در ایشان تصرف بسیار میرود و الله اعلم
باب دوم در نون ساکن و نون تنوین است
 چهار است **ادغام و قلب و اظهار و اخفاء** چنانکه ناظم گفته
 تنوین نون ساکنه حکمش بدان ای هوشیار که حکم حرف
 بود اند و کلام کرد کار **ادغام** کن در پی ملون مقلوب کن
 در حروف **باء** اظهار کن در حروف حلق در مابقی اخفاء
 چنانچه شیخ شاطبی گفته **سیر** و قبله ما میماند **الباء** و اخفایا
 علی غنة عند البواقي لیکلا و اظهار غنة من تحت و من هم
 اذا ما شد ذاکلا و اخفایا المیم ان یکن بغنة لدی **باء**
 علی المختار من اصل **الاول** و شیخ محمد جندی در کتاب
 نشر القرائة گفته و در بابی کتب خاتمت نیز سطوری است که هر
 نون و میم شد و باشند **البشر غنة** باید **نحو** مثل **ارزاق**
 و الجنة و الناس و هم و ما و سما و الارمیم ساکن بیورسد

باب دوم در نون
 ساکن و نون تنوین است

بمذهب است و معمول باخفاء یا غنة باشد مثل
 قلوبکم **تیه** و قبل از این مجملی ذکر شد که فرق مابین
 نون ساکن و نون تنوین آنست که نون ساکن اصل
 کلمه است هم مکتوبی است و هم ملفوظی و نون تنوین
 نوی باشد که در آخر کلمه در آید که از دو فتحه و دو ضمه
 یاد و کسر پیدا شود و مکتوبی نباشد همین ملفوظی
 هرگاه نون ساکن یا نون تنوین بحروف بر ملون رسد
 ادغام باید کرد در چهار حرف **میمون کبی و و و و**
و و باشد ادغام با غنة باید کرد و صفت غنة ذکر
 کرده شد مکرر در چهار کلمه که استثنای آن کرده شد
 و ادغام نکرده اند دو کلمه **واوی و و** و کلمه **بائی**
صنوان و قنوان و نیا و بنیان و سبب اظهار اینها
 آنست که نون ساکنه در یک کلمه بواو یا بیار رسد
هرگاه ادغام کنند مشبه بمضاعف شد و میشد
 و دیگر اگر ادغام میگردند سه حرف **عله** در یک
 کلمه جمع میشدند و تلفظ بسیار ثقیل بود لهذا
 همه قراء بدو خلل ظاهر نمودند و اندک ادغام

کشتن صنوان و قنوان و دیان و میان شود و مثالی است
 که اصل آن نون است باضعیف **نون ساکن** و **نون تنوین**
 مثال **ی** من یعمل یومئذ یصل عونه اما نوبیکه در لغت
 حسن و حسن است و در لغت عام آن خلایق است و بیان آن در
 کتب قرآنک مسطور است مثال **ر** من رآه من رآه من رآه
ل من یؤخر خلقی یجده مثال **و** من یؤخر خلقی یجده
 مثال **ل** من یؤخر خلقی یجده مثال **و** من یؤخر خلقی یجده
 وجهها و وجهها و غام نون ساکن و نون تنوین و نون
 بره لونا و جبهه من یجده و وجه عدم عشره و کلام
 و ذلک یجده شدت قوی است و **نون ساکن** و **نون تنوین**
 کلمه با لغز کلمه مثل **نون** و آن **نون** و **نون** و **نون**
 مثل **نون** و آن **نون** و آن **نون** و آن **نون** و آن **نون**
 آنست که مبین مواضعی نون است در صفات و مواضعی نون است
 در خروج و در داده این هیچ فوق نیست مباد این و مبین ساکن
 که به ناهم و **نون ساکن** و **نون تنوین** و **نون** و **نون** و **نون**
 و **نون** و **نون** و **نون** و **نون** و **نون** و **نون** و **نون** و **نون**
 مثال **نون** و **نون** و **نون** و **نون** و **نون** و **نون** و **نون** و **نون**

در یک کلمه و در قرآن مجید این یک لفظ نیست و نشان **نون**
 ابویک و این عالم که بسکون خون خوانده اند و مثال آن
 در آخر کلمه من آمن و مثال تنوین عند الله مثال **ع**
 من یؤخر خلقی یجده و مثال **ع** و **نون** و **نون** و **نون**
 ناز و حایه مثال **ع** و **نون** و **نون** و **نون** و **نون**
 خاشعه مثال **ع** آنست که من یعمل یجده و مثال **ع**
 من یؤخر خلقی یجده و **نون** و **نون** و **نون** و **نون** و **نون**
 جبهه بعد خارج نون ساکن و تنوین است از خارج این
 حروف و هرگاه نزدیک از مابقی حروف برسد اخفای
 یا خنده باید کرد و حروف مابقی شایسته اند که
 ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ک و آن در یک کلمه
 باشند یا در دو کلمه از هر یک سر مثال گفته میشود یکی
 مثال نون ساکن در وسط کلمه و یکی در آخر کلمه و یکی مثال
 تنوین مثال **نون** و **نون** و **نون** و **نون** و **نون** و **نون**
 علی الحیث العظیم من یؤخر خلقی یجده و مثال **ع** و **نون**
 من یؤخر خلقی یجده و مثال **ع** و **نون** و **نون** و **نون**
 دهان مثال **نون** و **نون** و **نون** و **نون** و **نون** و **نون**

مَثَلًا مِنْ رَكْعَتَيْهَا غَلَا مَا رَكْعَتَا مَثَلًا مِنْ مَنَاسِكَاتٍ مِنْ سَبَائِلِ الْيَا
سَوِيًّا مَثَلًا شَأْنًا مِنْ سَجَرَةٍ صَبَارٍ سَكُونٍ مَثَلًا مِنْ خَيْرِ
مِنْ صَلَاحٍ عَمَلًا صَالِحًا مَثَلًا مِنْ مَنُصُودٍ مِنْ حَتَّى يَنْبَأَ
قِيَمَةٍ ضَرِيٍّ مَثَلًا طَفًا نَطْلِقُوا وَإِنْ طَانِقَانِ صَعِيدًا حَيًّا
مَثَلًا طَفًا نَظَرًا مَا ذَاتُ تَرْتِي أَنْ طَنَا ظِلًّا ظَلِيلًا مَثَلًا ف
أَنْفُسًا وَأَنْفُسَكُمْ وَإِنْ فَاتَكُمْ فَتَحْظَرُ نَظَرًا فِي الْحُجُومِ مَثَلًا ق
نَقَضُهَا مِنْ قَضَضًا عَدَابًا قَبِيًّا مَثَلًا لَعْنَتِكُمْ مِنْ كُلِّ
كَاسَاكَانٍ وَوَجْهًا خَفَا أَنْتَ كَرَامٍ حُرُوفًا مَخْرُجٍ نَوْنٍ
سَاكِنَةٍ وَتَنَوِينٍ حُرُوفٍ بِرَمَلُونٍ قَرِيبٍ نَبْتَانٍ
حُرُوفٍ حُلُقٍ بَعِيدٍ نَبْتَانٍ كَرَامٍ يَأْظُهُرُ شَوْهَدٍ
بَلَكَةٍ وَفَرَبٍ وَبَعْدٍ مَنُوسُطَنَدٍ بِرَامٍ يَأْظُهُرُ شَوْهَدٍ
كَرَامٍ بَيْنَ دَعَامٍ وَظُهُرًا دَبَّاشَتٍ وَأَنْ لَخْفَاءَ أَسْمَاءٍ بِرَامٍ يَأْظُهُرُ
كَرَامٍ فِي دَرْجَلٍ أَظْهَارٍ كَرَامٍ يَأْظُهُرُ شَوْهَدٍ وَسَكُونٍ فِي أَنْتَ
مَحْرُوكٍ كَرَامٍ يَأْظُهُرُ شَوْهَدٍ وَبَلَكَةٍ كَرَامٍ يَأْظُهُرُ شَوْهَدٍ
فِي أَظْهَارٍ وَتَقَرُّ بِطَبْعٍ كَرَامٍ يَأْظُهُرُ شَوْهَدٍ وَبَلَكَةٍ كَرَامٍ
بِمِيمٍ فِي أَنْتَ سَكُونٍ كَرَامٍ يَأْظُهُرُ شَوْهَدٍ وَبَلَكَةٍ كَرَامٍ
دَوَاخِفًا سَكُونٍ كَرَامٍ يَأْظُهُرُ شَوْهَدٍ وَبَلَكَةٍ كَرَامٍ

حالات

حالات مستحصرا باشد و این مقدار کفایت میکند آنکه
که او را ادوات و ذرات است و این جمله از لفظ استاد کامل
حاذق ماهر باید گرفت که خدا لعلم من اقواله لمرجال و آخر
لجھال فی سلیقه بیان کنند فی نقل و دلیل و اسناد اعتبار
نباید کرد و لله فی علی ما امتحنا من هذا العلم الشریف
الربیع **باب سنو** در بیان مد و قصر و نیز است بدانکه
هر جا که الف یا و یا یا باشد و ما قبل ایشان اخت ایشان
باشد یعنی ما قبل الف فتحه باشد و ما قبل و او ضمه باشد
و ما قبل یا کسره باشد ائمه قرآن از الحروف مد گویند
چنانکه **یا بی** بو مثال آن از فرقان حمید **الوقی او یلینا**
یا او یلینا و اینها هر یک یک الف مد دارند و الزامی
ذاتی و طبیعی و اصلی گویند و هر کاه سیبی مجھے اینها باید
و ان سبب همزه باشد یا سکون لازم مظهر یا مدغم
انرا مد نام گویند و حد مد بقدر سه الف یا چهار
الف است و بعضی دو الف مد داده اند و انرا مد قصر
گویند و بعضی پنج الف مد داده اند و بعضی هفت
الف گفته اند و انرا مد طویل گویند اما حد وسط مد

باب سنو
و قصر و نیز است

سه الف یا چهار الف است و مقدر الف عقد سه
 انکشت یا چهار انکشت است یا بیک قلم سه الف یا چهار
 الف کشیدنت یا وقت مد دادن سه لفظ الف یا چهار
 الف بزبان جاری کردنت نه سبع نه بطیعی و هرگاه
 ما قبل و ضممه و ما قبل یا کسره نباشد مثل شی و سوه
 نحو یان این حروف را مد و این گویند مطلقا بشرط
 آنکه ما قبل او اختار باشد و در آن بحث بسیار است
نظم عدد مدش استای قاری؛ قول قرا هر در بخاری
 متصل منفصل و کراشاع؛ عدل و غارض و مد لازم شاع
مد متصل آنست که مسبب سبب ریک کلمه باشد و مسبب
 مقدم باشد و سبب مؤخر و مسبب حرف مدی باشد و سبب
 همزه الفی باشد مثل جاء و ملکه و اوی باشد مثل سوه
 و تبوه و یانی باشد مثل حج و سبی و این را مد متصل و
 واجب گویند **مد منفصل** آنست که مسبب سبب در دو کلمه باشد
 الفی مثل انا و سلنا و انا امنا و اوی باشد مثل قالوا انما
 و امعوا از الله یانی باشد مثل انی امنت انی انا الله و این
 مد منفصل است گویند **مد اشباع** آنست که مسبب سبب

در دو کلمه باشد و مسبب های ضمیری از مقدر مذکور
 غائب و سبب همزه مثل که اعلم ویرانه الحق و این را
 مد اشباع و سنت خوانند **مد عدل** بود و قسم است و گو
 لازم مظهر و سکون لازم مدغم سکون لازم مظهر آنست که
 که مسبب سبب دو یک کلمه باشد مسبب خوف مدی یا
 و سبب سکون لازم می مثل آلان در سوره یونس و اوی
 و اوی و یانی در قرآن نیامده اما سکون لازم مدغم
 آنست که مسبب خوف مدی باشد و سبب مدغم فیه
 مثل ولا انضالین و ذاب و حاج و انخلجونی که الفی و اوی
 باشد و یانی در قرآن نیامده و اینها را سکون لازم مظهر
 و سکون لازم مدغم گویند و واجب است و این را مد عدل
 گویند **مد عام** آنست که مسبب سبب و یک کلمه باشد
 حرف مدی باشد و سبب سکون غرضی الفی مثل سبحان
 غفران قرآن و اوی باشد مثل یومنون یوقنون یعلون
 یایی باشد مثل و جیم خیم قدین این را مد غرضی و مد
 گویند اما قرا و اودان مد و جیم است مدی طویل و مدی
 متوسط و مدی کوتاه و جیم مد طول حصو النقا و ساکن

تعلق هر دو حرف بنمای کذا و ده آید و قصر از برای آنکه
 التفاء بنا کین اینجا عاوضی است اگر چه از برای وقف است
 و العارض لا یغنی و مد وسط از برای آنکه ملاحظه فرمائید
 اما اینجا مد قصر ضعیف است و این التفاء بنا کین عارض
 گویند و بعضی گفته اند اگر کلمه همزه باشد و ما قبل او
 حرف عله فتح باشد مثل شئ و سوء و در وقف قرآنی
 سه وجه است طول و وسط و قصر مد طول اینجا ضعیف
 از برای اینکه ما قبل حرف مد جنس او نیست و درش بادد
 و در حال وقف و وصل دو وجه است طول و وسط
 و اما اگر آخر کلمه همزه نباشد چنانکه جد و الموت و نحو
 و رأی کعبین و اخذی لخصین قصر در وی اولی است
 و مد ضعیف است از برای آنکه ما قبل حرف مد جنس او
 نیست و او و یاء در وی هوای می شود بلکه او و شقوق
 باشد نه هوای و همچنین یا شجری باشد نه هوای و مد
 وقتی حاصل آید که هوای باشد و الله اعلم **مد لازم**
 است هر حرفی که سه حرف از او همیده شود و حرف وسطی
 او حرف مدی باشد و آن حرف فحی است که در فواخ

سود است الفی مثل ذال و ذال صاد ضاد قاف کاف
 و اوی مثل فون یایی مثل جیم سین شین میم و اینها
 مد لازم و واجب گویند و دو عین و غین قرآن اختلاف
 کرده اند چون بعضی حرف یین میزدند اگر چه سه حرف
 و حرف وسطی ایشان حرف مد است اما کفیم باید اخت
 ایشان باشد و کسره اخت یا می باشد اینجا فتح است
 لهذا بعضی از قرآ مد داده اند و بعضی نداده اند
 آنها که مد داده اند بمل خطی آنکه سه حرفیند و حرف
 وسطی آنها حرف مد است و آنها که نداده اند بمل
 آنکه ما قبل یا کسره نیست که اخت و باشد و در کعبه
 اکثری مد نداده اند و در جمع سک کلام مد داده اند
 چون اینجا عین بین کدین واقع شده است بدانکه
 انواع مدات و اقرا ده نوع دیگر ذکر کرده اند غیر این
 شش نوع که مجموع شانزده نوع مد میباشند مد
 تمکین مد یکنه مداصل مد فصل مد عدل
 مد فوق مد مجز مد دوم مد مبالغه مد مبدل
 مد لازم مد عارض مد شبه مبدل مد معامد مد عی

مد تعظیم **افا مد** تکلیف وان دو وسط کلمه باشد چنانکه
 اولئك المثلثه المذاق القباثل ومانند اینها و او را آن
 برای این مد تمکین گویند که تمکین جایز نیست یعنی کشید
 میشود از برای جای گرفتن و تحقیق و تعین تحقیق حرف
 مد و همزه از برای آنکه حرف مد هوایی است و در غایب
 ضعف و سستی نرمی و همزه در غایت قوت و سختی و
 تیزی است و چون ضعیف و قوی با هم جمع شوند بقوت
 ضعیف نیز قوت باید دادن تا مناسب قوی گردد
 و تلفظ درست آید و آن نمیشود مگر بکشیدن حرف هوایی
 نادر قوت با همزه برابر شود و قرأ در مقدار این مد
 خلاف کرده اند بعضی بمقدار چهار الف کشند و بعضی
 مقدار سه الف **مد بینه** وان در آخر کلمه باشد و اسماء
 همده چنانکه ماء نداء و دعاء و مانند آن و از برای
 این بینه گویند که واضع که این اسماء را بنا کرده است بمد
 بنا کرده و مقدار این مد مثل مد تمکین است **مد اصل**
 وان در آخر کلمه افعال باشد چون جاء و شاء و یا و غیره
 بدین مانند و او را از برای آن مد اصل گویند که الف و همزه

در اوصل کلمه است و فرق میان مد اصل و مد
 بینه آنست که مد اصل در افعال است و مد بینه در
 اسماء تا فرق باشد میان اسماء مقصوره و اسماء
 همده و ده و خلاف در مقدار این مد همچنانست که
 در مد تمکین **مد فصل** و او را مد بسیط گویند و این
 میان دو کلمه باشد چنانکه بما ائز قالوا امنا و فی
 انفسکم حرف مد در آخر کلمه باشد و همزه در اول کلمه
 دیگر و این از برای آن فصل و منفصل گویند که این
 مد فاصل است میان دو کلمه و بسیط نیز گویند که
 میان دو کلمه گسترده است و مقدار این مد کمتر باشد
 از مد تمکین و بینه و اصل از برای آنکه اگر بر کلمه اول
 وقف کنی مد ذائل شود پس مد غرضی باشد چون
 در بعضی حال مد ذائل شود مد او کتر باشد تا فرق
 باشد میان او و میان آنکه در جمیع احوال مد باقی باشد
 و از این سبب است که این کثیر و سوسمی این مد نمیکنند
 و قالون و دوروی دو وجه است چنانکه پیش از این
 بیان کرده شد **مد عدل** وان بین دو وسط کلمه باشد

و این مد بپسب التفاء ساکنین باشد و آنکه حرف مد
 مشد و باشد و علت مد این همانست که در همزه گفته شد
 و اما اینجا حرفی که بعد از او حرف مد است مشد در
 و حرف مد ضعیف و حرف مشد قوی چنانکه
 و لا الضالین و ذآیه و الصاخه و مد هاتمان
 و الحاقون و قارون بان قرأت که نون را مشد
 میخوانند و مثال یا بعد از وی مشد نیست و در
 و او را از برای آن مد عدل گویند که عدل برابر کردن
 یعنی این مد برابر کردنست با حرکت یعنی چون حرف مد
 ساکن است و حرف مد غم که بعد از او است نیز ساکن
 و جمع میان دو ساکن نمیتوان کرد مگر بمد یکدیگر و مد
 هر دو دارند تا قافیه مقام حرکت باشد و خلافت
 در مقدار این مد همچنانست که در مد نمیکند **مد**
 چون الله الا ان و مانند آن و این را از برای آن مد
 فوق گویند تا فرق شود میان همزه استفهام و همزه
مد چون و آند و تمام و استجیل و است و او را از
 برای آن مد محو گویند که محو باز داشتن است میان

و این مد بپسب التفاء
 ساکنین باشد و آنکه حرف
 مد مشد و باشد و علت مد
 این همانست که در همزه
 گفته شد و اما اینجا حرفی
 که بعد از او حرف مد است
 مشد در و حرف مد ضعیف
 و حرف مشد قوی چنانکه
 و لا الضالین و ذآیه و
 الصاخه و مد هاتمان و
 الحاقون و قارون بان
 قرأت که نون را مشد
 میخوانند و مثال یا بعد
 از وی مشد نیست و در
 و او را از برای آن مد
 عدل گویند که عدل برابر
 کردن یعنی این مد برابر
 کردنست با حرکت یعنی
 چون حرف مد ساکن است
 و حرف مد غم که بعد از
 او است نیز ساکن و جمع
 میان دو ساکن نمیتوان
 کرد مگر بمد یکدیگر و مد
 هر دو دارند تا قافیه مقام
 حرکت باشد و خلافت در
 مقدار این مد همچنانست
 که در مد نمیکند **مد**
 چون الله الا ان و مانند
 آن و این را از برای آن مد
 فوق گویند تا فرق شود
 میان همزه استفهام و
 همزه **مد** چون و آند و
 تمام و استجیل و است و
 او را از برای آن مد محو
 گویند که محو باز داشتن
 است میان

همزین

همزین و عرب جمع میان دو همزه ثقیل میدادند
 پس مدی در میان دو همزه در میاورند تا طبع
 باشد میان دو همزه و مقدار این مد يك الف
 باشد بمد هب نکر که همزه ثانیه را تحقیق خوانند
 یا تهیل و محو بمد اريك الف حاصل میشود
 زیاده حاجت نیست و این مد در مد هب **مد**
 و ابو عمرو و هشام است و بر **مد** و چنانکه و آند
 و انتم هاء و نتم بمد هب و رث بر او است اهل مصر
 و مقدار مد او يك الف است از برای آنکه مد هب
 است که همزه دوم را با الف بدل میکنند و در
 میان همزه الف در نهی و رد چنانکه قالون
 و ابو عمرو و هشام پس مقدار مد فرق و مد روم
 یکی باشد **مد** **مد** **مد** و این دو مد هب این کثیر
 چنانکه لا اله الا الله و او را از برای این مد مبالغ
 گویند که مبالغه میکنند در نفی خدا یا و اثبات
 میکنند در وحدت خدا و ند غایب و این مد هب
 معرفه است بنزد عرب که ایشان مد میکنند و

ند

واستغاثه یعنی فریادخواستن **مبدل** یعنی
 مبدل از همزه چنانکه آدم و آخر و ایمانا و آنچه بدید
 ما قبل و او را از برای آن مذ مبدل گویند که بدل است
 از همزه که آن فاء فعل است و عرب ثقیل میدارد
 همزه ساکنه بعد از محو که پس همزه و الحركات ما قبل
 ما قبل بدل میکنند و مقلد این مذ بیک الف است
 پی فرقی نباشد میان این دو مذ و میان قال و کان
 مکرر مذهب و روش که او را در این مذ سرجه است
 طول و وسط و قصر چنانکه در ذکر مذات شش گانه
 مذ کو رسد که خارج آن ده مذ است **مذ شبیه مذ**
 و آن نیز دو مذهب و روش است اما او مبدل از همزه
 نیست مانند مبدل است و این دو وسط کلر باشد
 چنانکه التبتین و یتکون و یتهیون و سواهما
 مکرر که ما قبل همزه ساکنی باشد صحیح چنانکه قرانا
 و مسوکه که مذ نمیکنند چنانکه در کتب قرأت
 مطبوعه است **و اما مذ لازم** در حرف فحی است
 که دو و ایل سورا است چنانکه پیش از این بیان

کرده شد

کرده شد و مقلد این مذ همچنین که در مذ
 تمکین است و او را از برای این مذ لازم گویند است
 که همیشه مذ لازم است و همچنین مذ و دو و همزه
و اما مذ عارض و آن مذ است که در وقف با همزه
 و اشتمام بیان کرده شد مثل ابرار و اخیار و یومنون
 و یومنون و الرحیم و نستعین و خلا فی دو مقلد
 این مذ سر وجه است طول و وسط و قصر و ذکر
 آن قبل از این شد و این مذ را از برای آن مذ عارض
 گویند که او اصلی بنیت دو حالت وقف عارض باشد
 و دو حالت وصل ساقط **و اما مذ معانی** و این مذ بین
 دو مذهب و روش است اینجا که او و یا ساکن باشد
 و ما قبل ایشان فتحه و ما بعد ایشان همزه چنانکه
 شکی و سقوی و کهنه و مانند آن مکرر دو و سواها
 که در آن دو وجه است و در مؤنث و المؤنثه قصر
 و این جمله را که بیان کردیم اکثر ائمّه این مذ را منکرند
و اما مذ عوف و این دو مذهب ابو عمر است و در
 ادغام کبیر مثلین و متقاربین جای که ما قبل حرف مذ غم

حرف مد باشد چنانکه الرحیم مالک وقیل لهم والبصیر
یکلف و قال و سنا و لتقوس زوجت و اینها مد عوضی
از برای آن گویند که عوض حرکت حرف مد غم است که اندک
و در مد غم غیر ادغام شده و بدین سبب انتقاء ناکنین
حاصل میشود بعضی و در مد باید کرد و مقدار این مد
یک الف باشد و **قائم** **تعظیم** و آن در لفظ جله است
که لفظ الله است پس و اصل و کلمات رقیق است و **تعظیم**
و تعظیم از برای تعظیم و تجلیل است و همچنانکه **تعظیم** از برای
تعظیم است مد نیز از برای تعظیم است و عظیم و علو و عظام
تا در لفظ عظیمه باشد و بیشتر در دهان تمکین باید بود و
و کلمه الله علیها **باب چهارم** در بیان ادغام است بدین
ادغام برد و قسم است گیر و صغیر ادغام گیر است که هرگاه در
با هم جمع شوند بی فاصله و هر دو متحرک باشد خواه از یک
ممتثلین باشند خواه متجانسین و خواه متقاربین ابو عمرو
سوی حرف اول را ساکن کرده و در ثانی ادغام نموده مثال
قال لهم و بلیت طائفة و صید تناله و خلق کل شیء و قال
هیج یک از قرآن با او موافقت نکرده در این ادغام مکرر

باب چهارم در
بیان ادغام است

که متفق علیه

که متفق علیه جمیع است یکی کلمه ما ممکنی در سورۃ
کف که در اصل ما ممکنی بوده حرکت نون اول را
انداخته اند و در حرف دوم ادغام نموده اند و
بیک نون مشدد نوشته میشود و دیگری و لا
تأمناد در سورۃ یوسف که در اصل لا تأمناد بوده
نون اول را ساکن کرده اند و در ثانی ادغام نموده اند
لکن چون نون اول مضموم بوده اشمام واجب است
و معنی اشمام ضم شفتین است یعنی هم آوردن
لبها است و این ادغام نام نباشد بلکه ناقص است
بسبب اشمام و ادغام گیر در میان قرآن معتبر نیست
و ادغام صغیر در ممتثلین و متجانسین و متقاربین
و معنی هرگاه دو حرف مثل هم بی یکدیگر بیفتند
و حرف اول ساکن و دوم متحرک باشد حرف اول را
در دوم ادغام باید کرد مثل یل و کم اللوات
فلا یزلف فی القتل و یوجیهه و صلکم نما و اذ
ذهب و لا یغتب بعضکم و یجبت نجا و یهضم
و فی ملوهم مرض و این ادغام سند معتبر است

یعنی قاعده ادب کلمه مکرر که حرف مد باشد مثل
 قالوا و هم و فی یوسف که ادغام در اینها اجازت نیست
 نزد جمیع قراء زیرا که اگر ادغام نمایند مدیت ایشان
 زایل میشود و حال آنکه مد اصل است در او و یا
 و ادغام مانع مد است و اگر حرف لبر باشد مثل
 عصوا و کافوا نیز ادغام نباید کرد و این ادغام
 مثلین صغیر گویند و هرگاه دال ساکن بتا برسد
 مثل قد تبین و ذال ساکن مثل اذ ظلمتم ادغام باید
 و همچنین تا ساکن بدال برسد مثل اجیبت و عو کما
 یا بظا مثل قالت طافقه جمیع قراء ادغام کرده اند
 و ثاء ساکن را در ذال مثل یلمت ذلک در سوره اعراف
 و باء ساکن را در میم مثل یا بنی اربک معنادر سوره
 عاصم ادغام میکند و بعضی از قراء هر دو را اظهار
 میکنند و هرگاه طاء ساکن بتاء منقوطه برسد ان
 طاء را در ثا ادغام نباید کرد و آن در چهار کلمه است
 اخطت و بسطت و فرطت و فرطتم و لکن صفت
 اطباء استعلا و طاء را با باء نباید گذاشت و این ادغام را امتحان نیز

صغیر گویند

صغیر گویند و همچنین لام قل و بل و لام که مثل
 اوست مانند قل لکم و بل لکم و هل لکم و همچنین
 لام در آء مثل بل و تم و قل رب مکدر و لفظ
 بل آن که حفص سکت کند و سکت اندک و فقهی
 باشد یعنی نه وقف نام نه وصل بلکه میان وقف
 و وصل قطع صوت بی نفس زدن اما ادغام تنقائا
 هرگاه قاف ساکن بکاف برسد ادغام باید کرد
 بی خلاف و ان آله تخلقکم من ماء معین است در
 سوره و هر سلات که بغیر از این کلمه در قرآن مجید
 نباشد قاف ساکن بکاف نرسیده لکن در ابقاء
 و عدم ابقاء صفت استعلا می قاف خلافت
 و بعضی از حفص روایت کرده اند اظهار در الم تخلقکم
 و این بتحقیق نزد بکثر است از برای قاف اقویت
 از کاف زیرا که قاف مجهوده است و کاف همزه
 و قاف از حروف قلقله است و کاف از حروف
 ساکنه و قوی و ضعیف ادغام نام نشود و در این
 بحث بسیار است اما در لبث و در لبثتم و

در تمام الکلام
تقریفات

ان لام تعریف باشد و چهارده حرف از حروف
مخارج ادغام میشود با اتفاق قرآن تا و ثا و ذال
و قال و ز و ز و سین و شین و صاد و ضا
و طاء و ظاء و لام و فون مثل التواب التواب
التواب الذین التابت التابت التابت الذین
التابت الذین التابت الذین التابت الذین
التواب الذین التابت الذین التابت الذین
چون این لام کثیر الاستعمال است و از اصل کلام نیست
اگر ادغام باینها نشود فصل میشود بنابر چه که با و
حروف دارد و این حروف را شمسیه گویند و در
حروف حلق و لوی و شغوی و جیم و یا ادغام
نمیکند که آنها هم چهارده حرفند بسبب بعد
اینها از مخارج لام و آنها را قریه گویند و میم ساکن
که میم متحرك و سدا ادغام است همچنانکه در مثالی
صغیر گفته شد مثالی قلوبهم مرض و دیگر
اظنناهم است نزد حروف یون که با و ذال و قاف
باشد چنانکه نیم و میم هم فی طعنناهم علیهم

و لا افضا لاین واجب باشد اظهار می نماکن نزد واد
 و فاء تا لفظ ایشان درست است حق میم کذا و ده
 و باید که میم را متحرک نکرده اند بروی سکه نکرده
 و میم را نیز دباء اظهار می کنند چنانکه و ما هم
 بمو منین و بعضی اخفا می کنند اخفا اول است
 از برای آنکه مخرج میم و با از انطباق شفتین است
 یعنی از برای گفتن میم و با آنها هم میباید نهاد
 و مخرج واد و فا از انقشاح شفتین است چون
 تلفظ بهم کرده شد مضمر و درت آنها از یکدیگر
 بر میباید داشت تا واد و فا درست توان گفت
 و در یا چنین نیست و از مخرج میم با واد درست
 میتوان گفت و هیچ کلفتی در آن نیست و اظهار
 میم در نزد واد است و است از فاء **باب پنجم**
 در بیان تفخیم و ترفیق لام الله که لام جلاله باشد
 و الفات و ذوات که بی موضع تفخیم و ترفیق میشوند
 اجماع فراموش در تفخیم لام الله و تکیه ما قبل او فخر
 یا ضمه باشد و در ترفیق آن و تکیه ما قبل او کسر

باب پنجم در تفخیم
 و ترفیق است

و دیگر هم

و دیگر هم حروف مستعلیه را تفخیم باید گفت و
 حروف مستعلیه را نیز ترفیق باید گفت مگر لام جلاله
 و الف و واء گاه مخفم و گاه مرفق میشوند اگر چه اصل
 در واء تفخیم و در لام ترفیق است و ترفیق عبارتست
 از نازک و ضعیف نمودن و تفخیم کند و قریب نمودن
 بمعنی آنکه در تلفظ بر واء یا بر لام او از اغلیط کند
 مانند حروف مستعلیه بر یا بر این تفخیم و تعلیل می
 بین معنی آمد مانند مکر آنکه تفخیم واد و واء و الف
 استعمال میکنند و تعلیل واد و لام تفخیم جلاله
 مثل اللهم و قالوا اللهم و سبحان الله و بحمده و
 و الله اکبر و ترفیق جلاله مثل بسم الله و بالله و
 قل اللهم و مرثیاء الله و ما وال الله و در هر دو
 حالت از برای تعظیم لفظ جلاله بقدر نیم الف
 مد بلکه بیشتر بر مد ذاتی و طبیعی او باید افزود
 و الف مستصبه غیر مماله در صورتی تفخیم میشود
 که ما قبلش از حروف مستعلیه یا لام و واء مغایر باشد
 مثل صاد قین و خاشعین و ضالین و طاعین و ظالمین

و غافلین و قاضین و الله و رافین و هر کما
 الف از حروف استقال یا لام مرقعه بوده باشد
 البته او را بترقیق باید گفت مثل یاء و جاء و
 ساء و کلماتی که در آن تفخیم الف و یاء
 تمام گفتن اشباع فتحه ما قبل اوست بنوعیکه
 او از غلیظ شود و مراد از ترقیق او نازک گفتن
 اشباع فتحه ما قبل اوست که نزدیک یا ماله
 بین بین باشد چنانکه اعراب شنیده میشود
 بعد از فراع از ذکولام جلالة و الف منتصبه
 شروع میشود و بیان تفخیم و ترقیق را آن
 بد آنکه راء از چهار حالت خالی نباشد یا مفتوح
 یا مضموم یا مکسور یا ساکن پس اگر مفتوح یا مضموم
 باشد بتفخیم باید خواند مثل رسول و ربهم و ا
 و امری و رسول و برده و ذوقا و اگر مکسور
 باشد بترقیق باید گفتن مثل و اند و الناس و
 و من شری و غیره غضوب و و ناء الناس و ذریه
 و اگر ذاء ساکن باشد به ما قبلش نظر کند اگر ماقبلش

مفتوح

مفتوح یا مضموم باشد بتفخیم باید گفت مثل
 مرجعکم و مریم و کرسینه و اوسیل و اگر ماقبل
 او مکسور باشد نظر کند که آن کسره لازمی است
 یا غار ضی که عارضی باشد هم بتفخیم گوید چنانکه
 ام اربابوا و ان ارببکم ارجعوا یا بنی ركب در آن
 آنکه که یاز ایکره میخوانند از جهت آنکه کسره میهم را
 و کسره فون ان ارببکم و همزه ارجعوا عارضی است
 اصل آنها ساکن بوده است از برای التقاء ساکنین
 بکسره حرکت داده اند و اگر آن کسره لازمی باشد
 نظر کند که متصل است یا منفصل یعنی دلیل
 کلمه است یا در دو کلمه اگر دو کلمه باشد هم
 بتفخیم گوید چنانکه رب ارجعونی و الذی امر
 و اگر در یک کلمه باشد نظر کند که بعد از راء حرف
 استعلا هست یا نه اگر هست هم بتفخیم گوید و در
 راء ساکن که ماقبل او کسره لازمی باشد و ماقبل
 حرف استعلا باشد سه حرف بیش نیامده است
 صاد و طاء و قاف چنانکه مرصاد و کیا المرصاد

وارضاء و فی قرطاس و فی فرة و اما در فی کالطو
 دو وجه است تجیم از برای هر علو حرف استعلا
 و ترفیق از برای کسره که بر قاف است و اگر بعد از داء
 حرف مستعلا نیست بترفیق گوید چنانکه فریة
 و شرعة و فرعون و اولی الازمة فاجرة فاصبر پس
 است که داء ساکن که ماقبل او کسره لازمی باشد و
 بعد از وی حرف استعلا نباشد بترفیق باید گفت
 همچنین داء مکوره ترفیق است و داء که ساکن باشد
 نبکون غارض و ماقبل او ساکن بود بکون لازم
 و ماقبل ماقبل او مفتوح یا مضموم باشد تجیم
 باید که مثل شهر و قدر و فجر و حجر و غیر
 و کفر و همچنین وصف هر گاه ماقبل ماقبل او
 مکور بود ترفیق است مثل قید و مصر و شیر
باب ششم در بیان وقف سنت بدانکه وقف
 در لغت بمعنی قطع کردن و بریدن است و در اصطلاح
 قرآن عبارت از جمل ساختن کلمه است از مابعد
 و قطع نفس بوجهی از وجوه ثلاثه که آن اسکان و اشتمام

باینکه در بیان
 وقف است

و دوم است و سبب وقف است که قادر بر اقرار است
 سوو به با تمام قصه بیک نفس ممکن نیست
 مگر بوقف از جهت استراحت و تجدید نفس اگر چه
 از برای وقف در کلام عرب وجوه متعدده است
 اما معمولی در قرآن نه وجه است یعنی اقامه وقف
 نزد قوم که قراء باشند نه قسم مستعمل است اسکان
 و اشتمام و نقل و حذف و اثبات و الحاق و ادغام
 و ابتدال و روم و چون بعضی از وجوه مذکور
 غیر مشهور و بعضی معتبر و مشهور و محتاج به
 بودند که تقابلی کنیم بین اسکان و اشتمام و دوم
بدانکه اصل در وقف اسکان است از برای آنکه
 قاعده عربی است همچنانکه ابتدا بمحکوم کنند
 وقف باین کنند و اسکان ضلح کوک است
 همچنانکه ابتدا بمحکوم اصل است در وقف اسکان
 اصل است و دوم و اشتمام غارضند و اشتمام
 انضمام شغنین است یعنی فهم و درن و الیای
 بعد از اسکان خالص چنانکه ناظر در ابدا و نا

نشود و آن در ضم و رفع است و بر آن برای آنکه
اشتمام حاصل نمیشود مگر در ضم و رفع و در ضم و رفع
از گفتن بعضی از حركات موقوف علیه است که اعطای
ثلث حرکت و ترك ثلثین حرکت است و اتم مدرك
ووم نمیتواند شد و همچنین اعمی مدرك اشتمام و در
اصطلاح قراء طلب حرکت است با و از پی ضعیف
انکه که نزد بیکتر باشد بشود و آنکه در و باشد نشود
و در ضم و رفع بنا شد و در کسر و جوازه و در
مفتوح هم بنا شد و شیخ شالهی مطلقا منع کرده و
فرموده **عربی** و لم یرویه فی الفتح و النصب قاروا
و عند امام الخو فی الکمل اعمالا و شیخ محمد جردی
در طبیب هم منع کرده و گفته است **عربی** و امنعهما
فی الفتح و النصب بلی فی الحز و الکسر بوم مسجلا
و در حروف قلقله بضروفت و وقف بروم باید کرد
تا ناقص نشود چنانکه قوله الحق و الیه یرو و مانند
آن و هرگاه وقف بر کلمه که در روی یا بوده است و
ما قبل یا کسره و آن یا را انداخته باشند بیکره اکتفا

کرده

کرده چنانکه فار هبوت و اتقوت و الطبعوت
و خافوت ماب متاب ند یو بیکره که در اصل
فار هبوت و اتقوت و الطبعوت ماب متابی نیز
نیکری بوده است از برای تخفیف یا و انداخته
و کسره بر حذف یا دلالت میکند اگر بیان کسره
نکند چیزی نباشد که دلالت کند بر حذف یا پس
در این مواضع روم واجب بود و هرگاه کلمه که
در آن وقف میکنی اگر آخر آن کلمه ضمه دارد اسکا
و اشتمام و روم هر سه جائز اند اگر آخر کلمه موقوف
علیه کسره دارد اشتمام و روم هر دو جائز اند
و اگر فتحه دارد بغیر از اسکان جائز نباشد بعد از
فراغ از جواز وقف با اسکان و اشتمام و روم
در حركات شروع میشود در ذکر وجوه ایشان
از طول و توسط و قصر و صور بیکره موقوف
علیه سبب مد و لپن باشد یعنی هرگاه ما قبل
حرف موقوف علیه از حروف مد و لپن باشد
روم حکم وصل یا دارد در مد چنانچه هرگاه سبب

قوت دارد که در حالت وصل هم داده میشود در حاک
 دوم نیز مد داده میشود و هرگاه در حالت وصل
 مد طول و توسط و قصر هر سه جائزند در حالت و
 نیز هر سه جائز اند و هرگاه سبب مد ضعیف است
 چون کلمات متحرکه که از جهت وقف ساکن میشوند
 و آن سکون غایبی سبب مد مد میگرد و در
 در حالت وصل چون سببی بنمایند از برای مد
 بغیر از قصر جائز نیست پس در دوم نیز بغیر از قصر
 جائز نباشد اما طول و توسط و قصر هر سه در
 اسکان و اشتمام جائز اند بشرطیکه در حالت وصل
 مد ماقبل باشد مثل سکون غایبی مذکور
 بخلاف دوم و هرگاه در وصل دو وقف هر دو
 مد داده میشود بغیر از مد طول در اسکان و اشتمام
 جائز نباشد ملخص کلام هر جا قافیه وقف دوم
 مینماید آنوقت در هر جا حکم وصل را دارد و بخلاف
 اسکان و اشتمام که هر دو حکم وقف را دارند و
 هرگاه ماقبل ها ضمیر ساکن صحیح فتح یا الف نباشد

مثل علیه

مثل علیه و امره و بی در حالت وقف نیز قافیه ساکن
 معتبر است و دوم را در این صورت اکثر قراء جائز
 نمیدانند و اگر ماقبل ها ضمیر ساکن صحیح فتح
 یا الف باشد مانند این و آخاه دوم و اشتمام
 هر دو جائز اند و هرگاه حرف موقوف علیه ضمیر
 یا کسره داشته باشد که عارض نباشد و یا تاء
 نانیثی باشد که بصورت ها نوشته باشد اسکا
 تنهادر ایشان جائز است و اینها حکم فتح را دارند
 که بغیر از اسکان در او اشتمام و دوم جائز نیست
 مثل را و العذاب و که یکن الله که بر او و این
 و در حتم و نعمت دوم و اشتمام جائز نباشد و همچنین
 میم علیهم کذله و انتم الاعلون که دوم و اشتمام
 و در این جائز نیست چرا که میم جمع در حالت وقف
 ساکن است یا اتفاق قراء و فرقیان دوم و بخلاف
 و اشتمام است که حرکت سر حصر کرده میشود
 بلیث ثلث که باقی مانند دوم است و دو ثلث که
 باقی مانند اختلاف است و لبها که با هم غنچه کرده

بعد از اسکان بد و ن او از اشخاص است بعد از
تغییر فی انواع وقف شروع میشود و ذکر عدد
و موز وقف **بد** **لکه** در هر جا از کلمات و آیات
قرآن که قاری وقف مینماید از چهار قسم برود
بلیست و **قف تام** و **قف کافی** و **قف حسن** و **قف**
فنیح و **قف تام** است که در کلمه یا آیه که وقف میکنند
این حرف موقوف علیه لفظاً و معنی هر دو تمام باشد
یعنی تعلق بمابعد خود نداشته باشد مثل
ما لك يوم الدين و ابتدا با **يا** که بعد کتب
با وقف بر او **لنك هم المفلحون** و ابتدا با **يا** که در
کفر و انما و تام از این حجت گویند که معنی تمام آ
و مخاطب را از انتظار بیست برود و اینجا وقف
توان کرد و ابتدا بمابعد توان نمود و **قف**
کافی آنست که لفظاً تمام باشد نه معنی مثل وقف
بر **مبارزتنا هم نيقون** و ابتدا به **يا** که در
يومنون با وقف بر **م** قبلت و ابتدا و بالا
و کافی از برای آن گویند که مخاطب کافی است

و ابتدا

و ابتدا بمابعد جائز است و **قف حسن** آنست که معنی
تمام نباشد نه لفظاً مثل وقف بر **الحمد لله** و ابتدا
بر **يت العالمين** نماید و حسن از حجت آن گویند که
معنی مفهومی است نه نفس الامر و وقف بر آن
حسن و مفید است اما ابتدا بمابعد آن بد و
اغارة موقوف علیه حسن نیست و **قف فنیح**
آنست که لفظاً و معنی هر دو ناقص باشد معین
وقف تام مثل وقف بر **بسم الله الرحمن الرحيم**
با **بر ما لك يوم الدين** و **قف** از حجت آن
گویند که معنی مفهومی نکرد و فائده از انوقف
حاصل نشود و بر این قسم وقف کردن جائز نیست
مگر بضرورت مثل انقطاع نفس و تبیین
وجوه قرآنی و ابتدا بمابعد نتوان کرد بلکه
اغارة موقوف علیه نماید کرد و در قرآن عظیم
هیچ جائز نیست که وقف واجب باشد و هیچ موضع
نیست که وقف حرام باشد و **بنا** بر وایتام سلمه
و وجه رسول خدا ص که وارد شده گفت که

اگر بخصوت رسول صلی الله علیه و آله دو حالت
 قیامت بر سر هر ایه وقف میکرد و که کسی در وقت
 تلاوت این وفوت را در آن بکند **و** **لشیر محمد**
 که از قرآن متقدمین است شش علامه شمره شده
 این چهار قسم مذکور در قرآن قرار داده است که
 برخی مینویسند **ط و ح و ز و ص و لا و**
ا ف ت م علامه وقف لازم است یعنی التبر
 وقف باید کرد اگر وصل کنند فساد در معنی میرسد
 چنانکه جمعی از قرآء گفته اند که در بعضی از مواضع
 وقف لازم گذشتن بهم کفر است و وقف لازم در قرآن
 در هشتاد و دو موضع است اگر یک یک و ابیان
 نمایم و ذکر کنیم باعث تطویل و اطالیست یک مثال
 از آنها قوله نعم و ما هم **مؤمنین** وقف لازم است
 اگر وصل کنند بقوله بخاد عوز الله این جمله صفت
 مؤمنین شود چنان شود که مؤمن مخادع است
 و مراد حق تعالی ایمانست و اثبات خداع و این
 ظاهر است **ط** علامت وقف مطلق است یعنی

مقید بیکی از لزوم و جواز و اختصاص و غیر اینها
 و ابتدا بوی کرد پس تنگی بود و اگر وصل کنند معنی
 فاسد شود **ح** علامت وقف جائز است و
 مقصد از جائز در این مقام آنست که میتوان ابتداء
 و میتوان گذشتن اما ابتداء اولی است **ز** علامت
 وقف مجوز است و مراد از مجوز آنست که ابتداء و گذشتن
 مجوز است اما گذشتن اولی است **م** علامه وقف
 مخصوص است و مراد از مخصوص آنست که اگر نفس تنگی کرد
 رخصت وقف داده اند اگر نفس تنگی نکرد رخصت
 وقف نداده اند و برای انقطاع نفس و برای طلی
 کلام **لا** علامه لا وقف است یعنی و این موضع
 وقف نباید کرد اگر لا در سر ایه یا در میان ایه
 باشد نتوان وقف نمود اگر وقف کند اغاوه
 موقوف علیه باید نمود **هـ** **الایات الشیخ الشیخ**
 حافظ این نظم را بشو کنون **هـ** تا فو را در وقف باشد
م وقف لازم است مگر از آن **هـ** که گذشتی خوف
 کفر است اندران **ط** چه وقف مطلق آمد و بود

نکند نمی زان هر کجا یابی و بنا **2** جائز بکند روی زان
هم رواست؛ لیلانجا ایستادن به تو رواست **3** و چون
ایستی هم در خواست؛ بلکه بکند شن و را اولی تر است
ص را وقف مخصص خوانند؛ ایستی انجا اگر در ماند؛
لا اگر باشد علامه اند زان؛ نیست وقف انجا بود بلکه
ق وقفی بعضی قرا کرده اند؛ بکند هر خبر از انجا گفتند
بدانکه متاخرین هشت روزه دیگر حجت و وقف نماید کرده اند
و بعضی باز ده روزه اضافه کرده اند و برخی بر سر کلمات
قرآن می نویسند از متقدمین و متاخرین و انعلاما
در گویند و روزه اینها هستند **من و صبر و چه**
وقف و طومر و ق و لا و صل و ص
2 و **قف و ص و لا و صل و ص** علامه
وقف مطلق است مانند **ط** برده و هر موضعی که
ط یا **قف** گذاشته است کلام از روی لفظی معنی
هر دو تمام است و **صل** ضد قفاست و طایع
وصل اولی است و **قل** علامت قبل و وقف و قبل
و قفاست یعنی بعضی از قرآن وقف کرده اند

و بعضی

و بعضی دیگر وصل و **صل** نیز علامه **ص** و **قف**
مثل زان اما اصل وصل است و **ص** علامه
سکته است و سکته نه وقف است و نه وصل
تمام باین معنی که قطع صوت نباید کرد باصل
اعراب بدون نفس و **قف** مانع سکته و **قف**
یعنی وقفی است که اندک نزد یک وصل باشد
و **قف** علامه قبل است بعضی از قراء قایل
بوقف شده اند یعنی وقف جائز است بقول
ضعیف و **ل** بمعنی گذر است یعنی هر جای که
ما قبل او است و اهما حکم است خواه در حق
وقف باشد خواه در وصل این کاف نیز هر دو
حکم دارد **ص** علامت وقف است اکثر طایفه
و قفیکه ما قبل او است وصل نمایند نه اینکه
در وصل اول وقف کرده باشند در آن هم وقف
نکند و **صبر** نیز علامه وقف است اما
بشرطیکه وقف ما بعد و را وصل نمایند نه اینکه
اینرا وقف نمایند بعد بلا فاصله که بان و **ص**

هم از او وقف کنند و **چهار** علامه است که ناری بخیر است
 در وقف و وصل و بنابر **بنی** و **لوس** از جمله رموز
 سخاوندی نیستند و بنابر **دسا** که اصل که بخاری جمع نموده
 داخل ده وز سخاوند نیست و الله اعلم و در بعضی از ارباب
 رموز سخاوند بر اینچ مرتبه گفته اند **م** و **ط** و **و** و **ز** و
 و **ل** از رموز او شمرده اند **بل** که وقف کردن در
 جای که آیه باشد هر چند بر سر آن آیه لا باشد اعاده ضروریست
 اگر چه بغیر آن بر سر آن آیه و غیر دیگر بنا شد زیرا که بر سر آیه وقف
 نمودن سنت پیغمبر است و بصحت پیوسته است **بل** که
 شش و غیر دیگر هست که تعلق بوقف ندارند اما در بعضی
 نیستند از برای فوائدی چند چنانکه ذکر آنها میشود
ع **ی** **ج** **ب** **ت** **ب** **ل** **ع** علامه پنجم آیه است
ی علامه ده آیه است هرگاه کوفی و بصری دو عدد
 پنج آیه رده آیه متفق باشند **و** **ی** حجه پنجم آیه رده
 آیه مینویسند و اگر خلاف باشد میان ایشان آیه را کوفی
 همان **و** **ی** یعنی پنجم آیه رده آیه و از برای بصری حجه
 پنجم آیه **ج** مینویسند و حجه ده آیه **ب** مینویسند اما

تب و **لب** هر دو علامه سر آیه اند هرگاه کوفی و بصری
 هر دو متفق باشند علامه **لب** مینویسند و گاه باشد
 که علامه پنجم آیه **و** **ع** مینویسند و علامه ده آیه **ی**
و **ع** مینویسند و **ع** و **ع** و **ع** هر کدام اراده کنند
 در حواشی مصاحف مکتوب میکنند **فر** **البکیر**
 الکوفیون هم عاصم و حمزه و الکافی **ث** جمیع القراء
 غیر نافع **ع** الکوفیون و ابن عامر **ز** الکوفیون و ابن کثیر
ط الکوفیون و ابو عمر **ع** حمزه و الکافی **ش** حمزه و
 الکافی و ابو بکر که شعبه است **ص** حمزه و الکافی
 و حفص **ص** **اب** نافع و ابن عامر **ع** نافع و ابن کثیر و
 ابو عمر **س** ابن کثیر و ابو عمر **ح** ابن کثیر و ابو عمر و ابن
ن نافع و ابن کثیر **ح** الکوفیون و نافع **ح** **ص**
ه **ا** **س** **م** **البکیر** از خط میر خلیل رحمه الله **بل** **ا** **ن** **که**
 علامه عشر در مذهب کوفیان بحساب **ی**
 مینویسند و علامه خمس **ع** و هرگاه وقف نیست
لا مینویسند و هرگاه بعضی وقف کرده اند ولیکن
 اختیار شیخ نیست **ن** میکنند و یعنی قد قبل علی

وَقَفَّ وهرجا که جانب وصل با صحت است **صل** علامه اند
 گذاشته اند وهرجا که کوفیان وقف کرده اند بخلاف
 دیگران **قف** نوشته اند وهرجا که مراقبه است این علامه
 گذاشته اند **ه** و مراد از مراقبه آنست که قاری بخیر است
 که وقف بر این کند یا بر آن اما بر هر دو وقف نکند
بدانکه در سوره علامه نوشته اند علامه پنج آیه
ح و ده آیه وهرجا که پیش بصریان آیه نیست و
 کوفیان آیه است این شکل نویسد **لب** یعنی لب عند
 البصرین آیه و در صورت عکس آن این علامه گذاشت
تب یعنی آیه عند البصرین وهرجا که در نزد بصریان
 عشر است این شکل را گذاشتند **عب** یعنی عشر عند
 البصرین وهرجا که نزد بصریان پنج آیه باشد از علامه
 گذاشتند **خب** یعنی خمس عند البصرین وهرجا که قصه
 تمام شده یا سخن با خورسید علامه **مت ح**
 گذاشته اند که علامه رکوع باشد و بعضی لفظ رکوع
 مصرح نویسد **کرع** والله اعلم **در میان علامه مائیکه**
مر بعضی آیا مینویسد علامه آیه مکیه **قر** مدینه **تک** کوفیه

تک شامیه **نش** حجازیه **بح** بصریه **تب** عراقیه **ق**
 مکیه و مدینه **تد** شامیه و مدینه **تشد** کوفیه و نشا
تکش عراقیه و شامیه **تفش** بصریه و شامیه **تفش** کوفیه
 و مکیه **تکر** مکیه و شامیه **تکش** مکیه و حجازیه **بح** مکیه
 و بصریه **تب** مکیه و عراقیه **تبح** کوفیه و مدینه **تکد**
 حجازیه و مدینه **تحد** بصریه و مدینه **تشد** عراقیه
 و مدینه **تعد** کوفیه و حجازیه **تبح** کوفیه و بصریه
تکب کوفیه و عراقیه **تکع** حجازیه و شامیه **تکش**
 حجازیه و بصریه **تجب** حجازیه و عراقیه **تبح** بصریه و
 عراقیه **تعب** و دیگر علامه نبودن آیه که اینجا آیه نیست
 بصریه **لب** کوفیه **لک** مکیه **لح** کوفیه و مکیه **لکر** یعنی نه
 مکیه و نه کوفیه **لمب** یعنی نه مکیه و نه بصریه **لمد**
 نه مکیه و نه مدینه **لح** نه حجازیه و دیگر علامه خمس
 بصریه **خب** خمس کوفی **خک** خمس کوفی و بصری **خکب**
 اصناف علامه عشر بصری **عب** عشر کوفی **عک** عشر کوفی
 و بصری **عکب** والله اعلم بالصواب و الیه مرجع و المآب
باب هفتم در بیان های کنایه و های ضمیر مفرد

باب هفتم در بیان
 کنایه ها

مذکر غائب است مثل یه وکے و فیه بدانکه نزد قرآن حال
 تلفظ معتبر است نه صورت و نیز که بسیار چیز است که در خط
 هست و در تلفظ نیست بر این اعیان و بیست و در حال
 تلاوت مثل الف آفا و واو اولثک و بسیار چیز است که
 در کتابت نیست اما در تلفظ هست مثل واو ذاف و
 یلون و یستون و واو یک در کتابت بیک واو نوشته
 میشود و در تلفظ بد و واو خوانده میشود و هاء کثایه
 نیز از این قبیل است که در بعضی از حالات و اواصله می دهند
 و مراد از اواصله اینجا اشباع حرکت است یعنی که هاء ضمیر مقصور
 باشد مثل که واوی از او تولد میشود و اگر مکسور باشد
 مثل یه یا بی از او تولد میشود و باید دانست که هاء ضمیر
 محکم بجهت و حکم است اول آنکه هرگاه ما قبل و ما بعد
 هر دو متحرک باشد مثل یه از الله و له ذریه جمیع قراء
 متفقند در وصله آن دوم اگر ما قبل و ما بعد هر دو
 ساکن باشند مثل فیه اختلاف فا و منه اسمع المسبح قرا و متفق
 در عدم وصله سوم اگر ما قبل متحرک و ما بعد ساکن باشد
 مثل یه از الله و علیه الله نیز هیچکس وصله نکند چهارم هرگاه

ما قبل

ما قبل ساکن باشد و ما بعد متحرک مثل فیه هدی
 هیچکس وصله نکند الا این کثیر و حفص که راوی عامه است آنرا قرائت کرده
 در تلفظ فیه میانه را در سوره فرقان با او موافقت کرده
 و کلمه بر ضد کم در سوره ذمر از جمله آنکه در اصل
 بر ضاه بوده و عامه در این لفظ وصله نکند و کلمه
 نطقه در سوره شوری چون هاء ضمیر نیست بلکه
 از اصل کلمه است پس در او وصله نباشد و هاء امریته
 و نه تنسته خواه بصیغہ غیبت و خواه بصیغہ خطاب
 هر جا که واقع شود هاء ضمیر نیست بلکه از اصل کلمه اند
 پس در ایشان وصله نباشد و این قاعده کلی است الا در چند
 لفظ که در آن خلاف واقع شده میان حفص و شعبه
 و ان الفاظ اینست یو دة الیک و لا یؤذک الیک و سوة
ال عمران تو که ما قوی و نصیله جهنم و سکون آه و فیه
منها و ال عمران و شودی این مجموع را بگو که شعبه باشد
 بکرها خوانده و حفص وصله میخواند حقا لله داد
سوة نمل عامه بک له میکون خوانده و سورة
سورة نور شعبه بکر قاف و سکون ها خواند

وخصر بكون قاف وكرها، وصله خوانده و
از جبهه در موضعین اعراف و شغرا غاصم بكون
ها خوانده **بد** نکه غاصم در وقف تابع و سیم خط
چی هر چه در و سیم موصول است وقف بر آخر کلمه
ثانی میکند و هر چه مقطوع باشد وقف بر محل
قطع یا بر آخر ثانی میکند و قاء ثانیث آخر در و سیم
بناء مطول نوشته باشد بنا وقف میکند و آنچه بناء مد و رکه
ها باشد بهها وقف کند و عمل یابین و لجب است بر ثاء ثانیث
ساکه که بناء مد و مکو بیت یکی لفظ **مرات** و اندر قرآن
عظیم در هفت موضع است که هر سوم بناء مد و رسته است
اولنک بر جوی رحمة الله در سورة بقره از رحمة الله قریب
در سورة اعراف رحمة الله و بر کلمه علیکم در سورة هود و ذر
رحمة و یک در سورة مریم فانظر الی انوار رحمة الله در سورة
اهم یقیمون رحمة و یک و رحمة و یک هر دو در سورة زمر
و دیگر لفظ نعمت است و آن در قرآن عظیم یازده موضع بناء
مطول مکو بیت نعمت الله علیکم در سورة بقره نعمت الله علیکم
از کتیم در سورة ال عمران نعمت الله علیکم از هتم قوم در سورة

بدلوا

بدلوا نعمت الله کفرآ و آن بعد و نعمت الله لا یخصو فاما هر دو
سورة ابرهیم و آن بعد و نعمت الله و نعمت الله بکفر و ن
یعزبون نعمت الله و اشکر و نعمت الله هر چهار در سورة نحل
فی البحر نعمت الله در سورة لقمان نعمت الله علیکم هل من خالو
غیر الله در سورة فاطر فذکر فماتت نعمت ربک در سورة
طور و دیگر لفظ **مرات** و آن در هفت موضع بناء مطول
مکو بیت از قالت امرات فرعون در سورة ال عمران
قالت امرات العزیز در و دو موضع در سورة یوسف کانت
امرات فرعون در سورة قصص امرات فوج و امرات الله
و امرات فرعون هر سه در سورة تحریر و قاعد کلیه
میتوان گفت که هر امرات که باز و ج خود مذکور است بقاصه
البته بناء مطول مکو بیت و الاها کتابت شد در و سیم خط
مثل و آن امرأ خافت من بعلها شوزا و دیگر لفظ سنت
و آن در پنج موضع است که بنا مکو بیت فقل مضت
سنت الاولین فلن یجد سنت الله تبدیلاً ولن یجد لئلا
تحویلاً هر سه در سورة انفال سنت الله التي قد خلقت
فی عباده در سورة غافر و دیگر لفظ **سنت** و آن در

دو موضع است که بنا مکتوب است یکی فجعل لعنت الله در
سوره عمران و دیگری لعنت الله علیه در سوره نور
و دیگر کلمه معصیت و در دو موضع بنا و طویل مکتوب
و هر دو در سوره مجادله و همچنین بنا و طویل مکتوب است
و تمت کلمه ربك الحنی در سوره اعراف و بقیة الله
خیرکم در سوره هود و قرنت عین له و لك در سوره
قصص و فطرته الله در سوره روم و شجرت النقوم
در سوره دخان و جنت نعیم در سوره اذا وقع الواقعة
و ابنت عمران در سور فحیم پی عاصم در این مجموع بنا و
کرده و در غیر این مواضع بها وقف میکند و دیگر کلمه کلمات
و ان در پنج موضع است اول و تمت کلمت ربك در سوره
انعام دوم و تمت کلمت ربك الحنی در سوره اعراف
سوم کذلک حقت علیهم کلمت ربك علی الذین چهارم
حقت علیهم کلمت ربك لا یؤمنون هر دو در سوره یونس
پنجم و حقت کلمت ربك علی الذین در سوره مؤمن که
غافر نیز گویند قرت در يك موضع است قوت عین له
در سوره قصص فطرت در يك موضع فطرته الله در سوره

دوم کلمه انیت يك موضع و سوم انیت در سوره فحیم
کلمه شجرت يك موضع ان شجرت النقوم در سوره دخان
کلمه بقیت يك موضع بقیة الله در سوره هود کلمه غیابت
در دو موضع غیابت الحجب بلفظ غیابت الحجب و
اوصیای الیه هر دو در سوره یوسف کلمه ایات در دو موضع
اول ایات للناس الیین در سوره یوسف دوم ایات ربه
در سوره عنکبوت کلمه مرضا در سه موضع اول فنه
ابتغاء مرضات الله دوم أموالهم ابتغاء مرضات الله هر دو
در سوره نساء سوم یتبعی مرضات از واجیک در سوره نوره
و دیگر کلمه ذات و لات و مها و ایات و جملات
که بصیغه جمع اند بنا و طویل مکتوب میشود و عام
هم بنا و وقف میکند و اگر بصیغه مفرد اند بها مکتوب
میشود و بها وقف میشود و از جمله ربه هم کلمه حروف
یا کلمات که مقطوع نوشته میشود و ان لام جاره است
در چهار موضع اول قال هو لا یؤمنون در سوره نساء دوم
قال هذا الکتاب در سوره کاف سوم قال هذا الرسول
در سوره فرقان چهارم قال الذین کفروا اقبلک من طبعین

در سورة مغارج غاصم در این مواضع بر آید خاره
وقف میکند نه بر ما بخلاف ابی عمرو و کسائی و دیگر کلمه
بِالْحَمْدِ در سه موضع بالف مکتوبست **اول** آیه
المؤمنون در سورة نور **دوم** یا ایها الناس اتقوا
لنا در سورة زخرف **سوم** سنقرغ کم آیه الثقلان
در سورة الرحمن **لکنا** هو الله در سورة کاف **سیم**
الخط او بالف مکتوبست بجهت آنکه اصل او لکن آنا
بوده است جمیع قراء در حالت وصل بج الف متجاوز
غیر این عام که در حالت وصل بالف وصل میکنند
و در حال وقف هم بالف وقف میکنند و صلوة
و زکوة و حیوة و مشکوة هر جای که واقع شود بواو
مکتوبست مگر آنکه مضاف بضمیر نباشد که در این
صنظام مکتوب بالف خواهد بود مثل **صَلَاةَ نِیَامٍ**
وَبَصَلَاتِكَ و **صَلَاتِي** و **حَيَاتِنَا** و **حَيَاتِكَ** و **حَيَاتِي**
و هر گاه مضاف بغير ضمیر باشد مثل **صَلَوَةُ الْعَجْرِ**
و **صَلَوَةُ الْعِشَاءِ** در اینحال مکتوب بواو خواهند بود
و دیگر کلمات مقطوعه که در رسم الخط مرسومند

یکی کلمه

یکی کلمه **ام من** که در چهار موضع است مقطوع
اول ام من یكون علیه در سورة نأ **دوم** ام من
است یبیا نه در سورة قیوم **سوم** ام من خلقنا در سورة
و الصافات **چهارم** ام من یا ایها انما در سورة حم سجده
و دیگر بعضی از مواضع رسم الخط هست که ذکر افانده
زیر آنکه سبب تطویل میشود اما آنچه ضرور و لازم بود
ذکر شد **بدل** چون در تصحیح و مقابله قرآن حک
بپایانده و اصلاح بیرون از قاعده میشود بنا بر این
بجواطمه سید آنچه از استادان کامل قاریان حاذق
با قامل بنظر سید و در کتب معتبره دیده ذکر آن ننماید
بر اهل علم و دانش روشن و مبهر هست که رسم الخط را
دخی چندان در قرائت نیست و خلف از آن نفعی ندارد
بتلاوت نمیرساند چنانکه این حقیر کثیر کتب تفسیر عده مدتی
نتیج علم قرائت نموده و به تحصیل این علم شرفی گویند
هیچیک از قراء نفرموده که اگر کسی دعایت رسم الخط نکند
در تلاوت بی اثر خواهد بود یا خللی در معنی قرآن نمی آید
از انجمله جا و او بآی که صیغه جمع اند موافق لغت عربیت

آنست که بعد از اذاج الفی نویسند مع هذا در رسم خط
یا الف مکتوبست اگر بنوع دیگر نوشته باشند حک نکند
و خود را بی فائده زحمت ندهد و قرآن از مالیت نیندازد
و اگر نوشته باشند غایت رسم خط ننموده ننویسند
هم چنین در کلمات دیگر مثل شرکاء و شفعوا و
ضعفوا و مانند آن که رسم خط ایشان بخواست اگر
یا الف نوشته باشد خطی در معنی او بهم نپیوندد بر اولی و
انسانست که این کلمات و نظائر آنها را هر نوع که کتابت شده
باشد بحال خود بگذارد و احتیاج بحک و اصلاح نیست
و همچنین کلمه رحمت و نعمت و سنت که ذکر شد بنای طولانی بود
در رسم خط مکتوبست و بنای طولانی نویسد ^{است} لایس فی
و اگر کلمه صلوٰه و زکوة و لی نعمة که موسوم بنای مدی
که ها باشد و بها کتابت کنند احسن است زیرا که عاصم
تابع رسم خط است پس کسیکه عارف بعلم قرآنست بایستد
در حال وقف رعایت موصول و مقطوع خواهد نمود
و بنای مطلق را بنای مدی و در آنها وقف خواهد کرد
و هرگاه کلمه از کلمات قرآنی از روی علم و دانش ملا

نمود بنوعی که فساد در معنی خطی بنظم قرآن بهم نرسد
وقف خواهد کرد یا اگر جای وصل است وصل
خواهد نمود **باب هشتم** در فرق جوف و غیر است
بدان اَیَّدَكَ اللَّهُ تَعَالَىٰ فِي الْكَلَامِ و این که فرشت در لغت
گسترده و پهن کردنت چون سواد مصاحف را نیز
بلاد اکثر بقرائت عاصم است و بیان اختلاف فنی که
دو مابین دو خلیفه او که راویان هستند در وقف
و وصل کردن ایشان در کلمات واقع شده از اینجا
فرش میگویند و راویان او یکی حفص و یکی بکر نام داشت
و بکر را شعبه نیز گویند و بر وایت حفص بیشتر
روایت کنند و بر وایت شعبه کمتر اگر بر وایت
حفص باشد بسیااهی نویسد اگر وایت شعبه
بسیخی ثبت کنند پس احتیاج بذکر اختلاف عاصم
با سائر قراء نباشد بلکه بیان اختلاف میان
حفص و شعبه نباید نمود و هرگاه اختلاف فنی که
در میان حفص و شعبه در کلمات سور قرآنست
زکو میشد لَوْ مَهْكُتِلْ و باعث رحمت خواننده و شنونده

همیشه لهذا ازان در گذشتیم **فما لحن** لغت خطا در قرائت
 و در اصطلاح علمای این فن لحن برد و نوعت لحن
 جلی لحن خفی **لحن** است که در کلمات قرآن باد و اگر چه
 آن تغییری واقع شود و این همه کسرا مفتوح و میگوید خواه
 قاری باشد خواه غیر قاری و **لحن خفی** است که در قرائت
 خود بکماله ادا نشود یا خللی در صفات وی بهم رسد و
 معلوم نکند و ممکن گیر که در علم قرائت حاذق و ماهر
 کامل یا ماهر صاحب سلیقه که مدتی مدید در تحت تعلیم
 کشیده باشد و در آراء اشتمام و تحقیق تسهیل و ادغام و
 اختلاس و اشباع و غیر اینها کوشیده باشد و بخارج هر چه
 و صفات ادا داشته باشد و محافظت حد و دان کرده باشد
 و بسیار مردمان هستند که قرائت را از استاد حاذق فرا گرفته
 و این معنی را ملا خطه نکرده قرآن خوانند و عبادت
 دانند حال آنکه بمعصیت گرفتارند قرآن ایشان لغت
 کند پس احتیاط تمام باید نمود تا در چنین قرائت لحنی نشود
 تا بطلب برسد و الله اعلم **سبیل** که فرماد **باب** **نهی**
 دو نیکو است بدانکه نیکو گفتن در لغز قرائت و در اول هر سوره

باشد که قرائت را از آن گرفته باشد از استاد کامل

باب **نهی** **نیکو** **گفتن**

نیکو

نیکو گفتن سنت است و نیکو در اصل سنت اهل مکه بوده
 نزد ختم قرآن و چون این کثیر امام اهل مکه بود از او نقل شد
 اما شهرت از بزی یافته و بعضی از همه قرائت نیکو نقل کرده اند
 و جماعتی از اول قرآن تا آخر قرآن در لغز هر سوره نیکو
 گفته اند و سبب نزول نیکو چنانکه در کتب قرائت ذکر
 شده است که روزی مشرکان از حضرت رسول اللہ صلی الله علیه و آله
 که بکود روح جلیست و قصه ذوالقرنین و اصحاب کعب
 چگونه است آنحضرت فرمود فردا بجهت شما بگویم و کلمه
 انشاء الله نکند پس غیرت اهل مدینه و مدینه و مدینه و مدینه
 منقطع شد تا غایتیکه مشرکان گفتند که **وَدَّعَ** و **وَدَّعَ** و **وَدَّعَ**
 یعنی و دافع کرد و قل که محمد را برود کار او یعنی دیگر
 و میخواند بود و خواطر شریف آنحضرت از این سبب غمت
 بود تا اینکه جبرئیل امین سوره الفصحی را آورد و فرمود
مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ و ما قل یعنی و دافع نکرد تو را برود کار
 تو و پشت نکرد بتو پس حضرت پیغمبر شکرانه الهی را بخواند
 و نیکو گفت و فرمود الله اکبر و حق تعالی دروغ که سخنان
 منافقین را پس امر کرد که نیکو بگویند در حال نیکو بر و الفصحی

برسند تا آخر قرآن در آخر هر سوره بر جمیع قرائت متقواند
در تکرار گفتن و سنده شاطبی در کتب دیگر نیز مذکور است
و احتیاج بذکر ندارد پس علماء آورده قرائت گفته اند که ایلا
نیکر از اول سوره الشرح باید گفت یا اذ اول الضحی بر صاحب
تفسیر ابن عربی و ابو طیب صاحب کتاب کافیه صاحب کتاب غنی
و صاحب کتاب جادی و هادی ابو علی بلیم و ابو محمد مکی
و ابو شریح و ابو محمد سبط خباط و کتاب منهاج و ابو القاسم
هر بنی برانند که از اول و الضحی است و صاحب کتاب تجوید و ابو القاسم
قلاسی کتاب ارشاد و صاحب کتاب جامع و حافظ ابو العلاء
برانند که از اول الم شرح است پس بدانکه در هر دو مذهب
صحیح است و هر دو منصوح است و فائده در اینجا ظاهر است
که بیکر ابتدا با اول و الضحی یا الم شرح میکنند و اول قل اعوذ
بر بنی الناس چون تکرار گفت قطع میکنند و دیگر نمیگویند و آنکه
از آخر و الضحی ابتدا میکنند در آخر قل اعوذ بر بنی الناس تکرار میکنند
اما صیغه او یحیی فی الله اکبر است و بعضی تفسیر و تکرار
گفته اند بدان نوع که لا اله الا الله و الله اکبر و بعضی دیگر از اول
و لله الحمد نیز گفته اند بعد از لا اله الا الله و الله اکبر و این وجه

عبد الواحد بن ابی الهاشم از این کتاب روایت کرده و در
التورین در حالت تکرار هشت وجه منصور است و آن
وجه یکی ممنوع است و آن وصل تکرار است یا آخر سوره
و بعله و قطع بر بعله و هفت وجه دیگر جایز است و
تفسیر و تکرار و تحمید چنین گویند لا اله الا الله و الله اکبر
و لله الحمد و در این میان وقف نکنند چه اگر وقف نمایند
وجود سبعه تغییر نمیکند و قصوری ندارد و اما قرائت
که چنین وارد شده متابعت روایت اولی است و بر این
ترتیب که ذکر شد بگوید و احدی خلاف نکرده و بعضی
از قراء احتیاط کرده اند بعد از ختم قرآن بقرائت عامه
تکرار نکنند و این احتیاط بی فائده است زیرا که تکرار دعا
و دعا خواندن در وسط سوره و آخر سوره رخصت
کرده اند چنانکه در روایت وارد شده که بعد از آیه
رحمت طلب حمت و مغفرت از حضرت و اهل بیت علیهم السلام
مثل و رَبِّكَ الْغَنِيُّ ذَا الرَّحْمَةِ فاذا وصل القاری الى ذوالا
يقول ثلث مرات و انا الفقير ذوالالحاجة در سوره انعام
یا در ما اوتی رسول الله عرض طلب نماید و چهل و یک مرتبه

بگوید و افوض امری الی الله ان الله یبصر العباد و بعد بگوید
اللهم یا ذا العرش المکرم و الملیک القدر و العطاء العظیم
و البصر الی المستقیم یا مرسل الی یاج و یا فالق الاصباح و یا
ذا الجود و التملح جی یا الله یا الله یا الله یا حمیل یا حمیل یا حمیل
یا رحیم یا رحیم یا احد یا صمد یا فرد یا و تر یا حمی یا
قیوم یا ذا الجلال و الاکرام انگاه بگوید الله اعلم حیث یجعل
رسالت در سوره انعام و بعد از این عذاب و عقاب بنه
بر غفار کند توبت ستر العیوب برداشت و دفع جحیم و عقاب
صعب الیم و دیگر و آورده که در سوره الرحمن روایت
حقیق بعد از هر قیامی الا و ربکا نکذیان بگوید لا ینتی من
الا و ربکا کذیب و در روایت آمده که چون قرآن تمام کند
که اخر سوره قل اعوذ برب الناس باشد سوره فاتحه بخواند
و از بقره تا هم المفلحون بخواند بعد از آن دعای ختم قرآن
بخواند که دعا مستجابست و حضرت رسالت خود چنین فرمود
و دعا کرده پس سید ندان حضرت که بار سول الله چهره
جبرئیل انما انت تزود خدای تعالی فرمود که صاحب قرآن چون
بخواند از اول تا آخر و از آخر تا اول باین طریق که گفتند

و از حضرت

و از حضرت رسول منقولست که فرمود من قرء القرآن کان
له عند الله دعوة مستجابة یعنی کسی که بخواند قرآن او را یک
دعای مستجابست و چون دعا کنند باید که از دعوات هاتوی
بخوانند و دعای ختم حضرت امام زین العابدین که در حقیقه
کامله مسطور است بخواند و سبزاوار است که الحاج کند در
طلب امور مهمه و یا خضوع و خشوع باشد و از حضرت
امام زین العابدین مرویست که ان الله دعا و ارکان و اجتهاد
و اوقات فان و افاق را که قوی و ان و افاق اجتهاد طاهر و کفای
و ان و افاق موافقته اقلج و ان و افاق اسبابه انجیح دعای
او کانت فیها لها و اوقات و اسباب پس اگر موافق ارکان باشد
قوی گردد و اگر موافق اجتهاد باشد پیروز در آسمان و اگر
موافق وقت باشد رستگار شود و اگر موافق اسباب باشد
حاصل شود پس امام علیه السلام فرمود ارکان دعا حضور
قلیبت و وقت و استکان و خضوع و خشوع و دل بستگی
بحق تعالی و صلوات خدا بر پیغمبر و آل و حضرت رسول
بعد از ختم قرآن این دعا خواند ای اللهم ارحمینی بالقرآن
و اجعل لی اماما و خذوا و هدی و رحمة اللهم ذکر فی منه

و ما ثبت و علم من موافق است و از روایتی علاوه بر آنکه للمسلم
الطراف الثمان و اصل جمله بیخه یا کعبه المصلین و نیز می گفتند للمسلم
انتقل الذی یستقر فی الآخرة حثیثه و قاعدی می شود و معنی
 یا ارحم الراحمین **باب دهم در بیان اختلافات قرائت سبعة**
 در فاتحه الکتاب و اختلاف در بسم الله الرحمن الرحیم که سوره فلقه هفت است
 بخلاف و در تعیین آیه اختلاف کرده اند و جماعتی میگویند که هر یک از
 یک آیه شمرده اند و صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم
 و الضالین این نحو را یک آیه گفته اند و بعضی صراط الذین
 انعمت علیهم را تا اینجا یک آیه خوانده اند و این سوره مذکوره
 و بعضی گفته اند مکی است و جماعتی بر آنند که هم مکی است و هم
 مدنیست و این سوره دو نوبت تارل شده است و این سوره
 فاتحه الکتاب و ام الکتاب سبع المثانی الحمد گفته اند و این
 سوره صد و چهارده حروف است و در نسخه معتبره یکصد و دو
 برهان قاری مکتوبست که این سوره صد و بیست و چهار
 حرف است و محمّد بن یحیی از صد و بیست و چهار هزار و نه
 این سوره بخواند حضرت و اهل بیت یا ثواب یکصد و بیست و چهار هزار
 پیغمبر و کرامت فرماید اللهم ارفقنا و اخرنا مع محمد و آل محمد و جنان و شرف

باب دهم در اختلاف قرائت سبعة

سبب صحت نماز است باید که سعی کند که هر حرفی را از خروج
 مقدره خود خارج کند و رعایت نشد بد و اعراب آن
 نماید و پیروی صفات حروف نیز کند تا انقدر که
 حروف از یکدیگر متمایز شوند و رعایت وقف و وصل
 قرآن نماید و آنچه مذکور شد از روی جویب بخواند
 و بعضی را ستاد آن گفته اند که بر خواننده قرآن لازم است
 که هر کلمه را که بوصل باید خواند مثل قل اللهم فاعلم
 بوصل خواند و هر کلمه را که بوصل نباید خواند و
 آن کلمه را در حال تلاوت نکلمه تمام کند بعد از آن
 شروع بکلمه دیگر نماید یعنی چنان بخواند که حرف آخر
 کلمه گذشته را قطع کند و حرف کلمه آینده سازد مثل
 بوق شح نفسه را فتح خواند و کوفه لا اله الا الله
 خواند و امثال اینها و باین نوع تلاوت کردن نزد قراء
 مذموم است چنانکه جمعی از قراء گفته اند که اگر بدین
 طریق تلاوت کند هفت موضع است در سوره فاتحه
 که شایعت با هم شیطان بهم میرساند چنانکه برشته
 کشیده اند **باب نهم در فاتحه الکتاب بسم شیطان**

هفت ستکرا و نماز یا بد نقصان **اول** دلیل هرب یکوم است که
 دیگر کنش و فعل بعل نیز بدان **اول** دلیل **دوم** هرب یکوم
چهارم کنش **پنجم** کنش **ششم** فعل **هفتم** بعل و مراد است که از
 از آخر کلمه الحمد قطع نکند و جزء اول کلمه الله نماید که دلالت
 و هزار از آخر قطع نکند و جزو ب نکند که هرب شود و
 کاف از مالک قطع نکند و بر یوم وصل نماید که یکوم کرد
 و کاف از ایات جدا نکند و با اول بعد بخساند که کنش کرد
 و ایضا کاف از ایات کاف قطع نکند و بر تسعین وصل نکند
 که کنش شود و تا از ایات جدا نسازد و بر عیلم بخساند
 که فعل کرد و با از غیر غضوب قطع نکند و بر علیهم
 وصل نکند که بعل شود و هرگاه در این صورت مذکور
 چنین خواند که دلیل و هرب شود شباهت با اسم شیطان
 هم میرساند با اینکه اسم شیطان در سوره حمد مذکور است
 و کوب این تاکید و مباهات است از علماء قرائت که چون صحت
 نماز بخواندن سوره فاتحه الکتاب است کمال احتیاط در
 تلاوت آن بجا آورد که فساد در نماز نشود و همچنین بآ
 ینم الله از خرج خود که میان هر دو لب است اخراج کنند

که اگر

که اگر از خشکی لب که با کندن مشبه بهم میشود و پسین را رعنا
 کند تا صغیر و بجا که از خرج خود ادا شود و لفظ جل الله
 که ماقبل او مکسور است بر فوق بجا آورد و ملا حظہ نماید
 که در آه مشدده نکیر نشود که بر توبه پیدا شود و هرگاه
 حرف مشددی باشد حرف سابق را با و بخساند تا مشد
 بفعل آید و هر حرف که ساکن باشد متحرک نسازد و
 متحرک را ساکن نکراند و ضمه الحمد را اشباع نکند
 که واوی از او بعمل آید و کسر و فتحها بیکیه در این است
 نوعی ادا کند که اشباع نشود و در همه قرآن باید چنین
 باشد که از کسره یا از فتح الف و از ضمه واو تولد نکند
 و زیادتى بهم نرسد که از خرج بگردد و در محل اخراج کاف
 احتیاط تمام کند که بکاف فارسی مشبه نشود و کسره هم
 ایات و ایات را اشباع نکند که سه یا تولد شود و همزه
 بیای ایات در هر دو موضع نرسد که شدۀ بفعل آید
 و فتح کاف ایات را اشباع نکند که الف تولد کند و در
 کلمه تسعین صغیر در پسین و همس و تا بعمل آورد
 تا پسین بصاد و تا بطن ابدل نکند و کلمه الصیاط را در

دو موضع رعایت صفت استعلاء و الطباق صادر و طائمانند
تا صادر بین و طایفه تا بدلی شود و نون انعت را اظهار کند
و صفت استعلاء و الطباق صادر که در این سوره در دو موضع واقع
بخا آورد و در صفت استعلاء مبالغه تمام کند تا از تخریج خود
اذا شود **بدل** که عاصم و کسائی مالک را با نشأت الف خوانده
که اسم فاعل باشد و ابوعمر و بقی قراء بخلاف الف میخوانند
که ملک باشد و ابوعمر و میم رحیم را در میم مالک ادغام
کرده و مخبر است در مد طول و توسط و قصر و بقی قراء
میم را با طهار خوانده اند و حمزه لفظ ایاک را در دو وقف
و وصل تحقیق میخوانند و قبیل که راوی بن کثیر است
صراط را در دو موضع بین خوانده و بقی قراء غیر حمزه بصرا
خالص میخوانند و خلف که راوی حمزه است کلمه صراط را
با شمام خوانده یعنی خلط کرده صراط بصرا چنانکه نه صرا
صریحه و نه ضا صریحه و خلاصه که راوی بکر است بصرا
اشمام کرده و صراط را بصرا خالص خوانده و حمزه لفظ
علیم را در دو موضع بضم میخوانند و اشباع میکند
چنانکه راوی از ضمه میم تولد کند و بقی قراء با سکن میم

خوانده اند

خوانده اند **بدل** امید که الله تعالی که سوره اخلاص **مک**
و بعضی بپا کنند که مد فی است و نازلده کلام است و
و شش حرف است و این سوره مدنی و غزالی چهار ایست
و نزد مکی و شامی پنج ایست بر خلافی باشد که یک
نیک ایست و بقی لم یولد و لم یولد را نیک ایست و لم یکن له
کفر احد را نیز نیک ایست گفته اند و نحو میدان سوره
بطریق است که در سوره حمد گذشت بر باید هر حرفی را
از مخرج خود با صفات مقرر اخراج کند چنانکه در سوره
حمد مذکور شد و چون اقوات در نماز خوانده میشود
احتیاط تمام در خواندن این سوره بیکند تا نماز صحیح باشد
و رعایت عراش تشدید نماید و چنان قرائت نماید که
حرف ساکن را متحرک سازد و متحرک را ساکن نکند و لفظ
جلاله را تفخیم خوانند و لفظ احد را اگر وصل کنند به الله
نون تنوین را کسر دهند و بیوقوف خوانند و اگر در کلمه
احد وقف کنند و ابتدا بلفظ الله نمایند در اینجا تفخیم
قرائت باید کرد و الفاظیکه در آخر ایشان حرف لام مکتوب
قلقله باید کرد و در حال وقف زیاده باید نمود و نورانی

در نام که اذغام در غنه نمایند و الجماعی جمیع قراء است و حفظ
 ذی وی عاصم است کفوا بضم فاء فتح و او منوناً خوانده و
 بکر که ذی وی بکر عاصم است و باقی قراء بضم فاء فتح همزه منوناً
 بجای ذی میخوانند و حمزه بکون فخوانند و در حال وصل
 و وقف نقل میکند حرکت همزه را به فاء و حذف میکند که
 کفایا باشد و نیز در وقف بدل میکند یوا و مفتوحه که بعد
 او الفی باشد بدل از توبین با سکان فاکه کفوا باشد و خلف
 که ذی وی حمزه است بکون فاء همزه مفتوحه خوانند و قفا
 و وصل که کفایا باشد و باقی قراء بضم فاء همزه منوناً میخوانند
 که کفایا باشد و الله اعلم بالصواب و چون علمای مجری کرده اند
 حمد و سوره را بقرائت سبعة در نماز خواندن تینا بر این
 لازم شد ذکر اختلاف قراء سبعة در فاتحه و اخلاص نماید
 لهذا بیان آنها شده که تا هر کس در نماز هر قرائت را که خواهد
 اختیار نماید و دانند که بجهت ترویج و آسان قرائت نمایند و در
 قواعد خواندن سوره فاتحه الکتاب بدین نوع است **بدانکه**
 در خواندن سوره فاتحه در شصت و دو جا احتیاط باید کرد
اول همزه اعوذ را محکم نگوید که اگر مباهله کند مشغول شود

و از این

و از این سست نکند که از مخارج همزه بدر رود که غنه
 شود **دوم** عین اعوذ را با قوت بگوید تا درست گفته شود
سوم و او اعوذ را از مدطبیعی و ذاتی که يك الفاست
 زیاد نکند **چهارم** بآء بالله را تنک نگوید و اشتباع نکند که
 بازا **پنجم** شین شیطان را نقشمی نماید **ششم** طاء اطباق را
 چنان نکند که قاف شود **هفتم** الف شیطان را از میخچه
 بغنه نکند **هشتم** راء الرحیم را تفخیم کند **نهم** او را بغنه
 ایمنه نکند **دهم** بآء بسم الله تنک نگوید **یازدهم** کسر بار
 اشتباع نکند که یای پیدا شود **دوازدهم** لام الله را نازک گوید
 زیرا که پیش از وی میم مکسوره است و تریق باید خواند
سیزدهم راء الرحمن را تفخیم کند **چهاردهم** الف الرحمن را تریق
 که اما له باشد **پانزدهم** راء الرحیم را تفخیم کند و با غنه ایمنه
 کند **شانزدهم** لام و میم الحمد را ساکن گوید و نوعی نکند که حرکت
 در آن پیدا شود **هفدهم** میم الحمد را انیق در ظاهر نکند
 بلکه اخفاء با غنه کند و حاء حمد را این قدر طویل نکند
 که بجهت و بجهت زیادی پیدا کند که چه حرف حاء بجهت دارد
هجدهم بر ذال الحمد سکنه نکند و حرکت ذال را از حرکت لام

الله اشته تركويد نامعلوم شود که دال آخر کلمه اول لام اول کلمه
 اخراست **نازوم** ضمه دال را اشباع نکند که واوی متولد شود
 مثل بعضی از اقرباء که اشباع مبدعند **بیت** لام دوم الله
 تنک گوید و کسره لام اول را اشباع نکند چنانچه باید متولد شود
بیت یکم لام الله را چنان گوید که ناف خبر نشود **بیت** دوم
 بر هاء الله سکت نکند و کسره هاء را اشته تر از فتحه زاء
 رت گوید **بیت** سوم عین العالمین را روشن و واضح گوید
 و در الفان تفخیم نکند بلکه اماله کند **بیت** چهارم
 بآء العالمین را با غنه نکند **بیت** پنجم راء الرحمن را تفخیم
 کند **بیت** ششم الف الرحمن را با غنه بنامین **بیت** هفتم
 راء الرحیم را تفخیم کند **بیت** هشتم بآء الرحیم را با غنه نکند
بیت نهم همزه رحیم را در وصل محکم حرکت اشته تر
 کند از همزه مالک **سی** ام بر کاف مالک وقف نکند
سی و یکم کسره کاف مالک را اشته تر از فتحه یا و یوم گوید
سی دوم بآء یوم را مشد و نکند و بآء الدین را بغنه نکند
سی و سوم همزه ایاک را درست گوید چنانچه در اعوذت گذشت
سی چهارم بآء ایاک را مشد و گوید **سی** پنجم بر کاف ایاک
 نکند

نکند و مراد از سکت است که محذوف وقف نشود که شرعا
 موضع وقف نیست چنانکه در مالک گفته شد
 که وقف نشود **سی** و ششم فتحه کاف ایاک را از فتحه
 نون بعد اشته تر گوید **سی** و هفتم حرکت دال بعد از
 اشباع نکند که واوی را و متولد شود **سی** و هشتم همزه
 و ایاک درست گوید **سی** نهم بآء و ایاک را زیاده از مد
 ذاتی و طبیعی نکند **جمله** بر کاف سکت نکند **جمله** و یکم
 فتحه کاف ایاک را اشته تر از فتحه نون نستعین گوید
جمله دوم در سین نستعین صغیر ظاهر کند تا آنکه بعد
 سین است دال نشود **جمله** و سوم عین را محکم گوید **جمله** چهارم
 همزه اهد نا را با احتیاط بگوید که ناف را خبر نشود و همزه
 و هاء از قصه شش که سرخی جگر است بیرون آورد
جمله و پنجم اطلاق صادق را طراغایت کند و کسره خا
 گوید **جمله** و ششم راء صراط را که بعد از اطلاق است تفخیم
 میان دو حرف اطلاق کند **جمله** و هفتم طاء از خروج بیرون
 آورد تا مشبهه بقاء نشود **جمله** و هشتم سین مستقیم را
 صغیر دهد تا اینکه تا ما بعد او دال نشود **جمله** و نهم

فی سورة **تین** **الناس** علی العباد فی هذه کتوا **الناس** من قبل
 فی هذه کتوا **الناس** واین عید و فی هذه کتوا **الناس**
 منام یا یای فی هذه کتوا **الناس** یقبض فی سوا الملك
فصل دوم در وقف کفر است و وقف کفر از درجانی
 که چیزی نسبت بحق سبحانه و تعالی میدهند و حضرت
 یاری تعالی جلّت عظمتش منزّه و مبز است از آن یاد و جلالت
 که بوی کفر از او بمیاید نه اینکه خدای بخواند هر کس در این
 مواضع وقف کند کافر میشود و آن در هجده موضع است
 از قرآن مجید **اول** در سورة بقره در فقال لهم الله موتوا
دوم در سورة العنکبوت در ان الله فقیر **سوم** در سورة
 مائده در فبعث الله **چهارم** نیز در سورة مائده در قالوا
 ان الله هو المسيح ابن مریم **پنجم** نیز در سورة مائده در
 و قالت الیهی و کتوا فی نحن ابناء الله و احبناوه **ششم**
 نیز در سورة مائده در و قالت الیهی و کتوا فی مغلوله بلکه
 غلت ایدیههم و لغوا بما قالوا و ابا و وصل کند **هفتم**
 نیز در سورة مائده در قالوا ان الله ثالث ثلاثة بلکه و ما
 من الا اله واحد و ابا و وصل کند و مستحب است که در این مواضع

وقف
 کفران است

اخفاء

اخفاء صوت کند که بسیار مستحسن است **هشتم** در سورة
 توبه در ان الله یزکی من المشرکین **نهم** نیز در سورة توبه در
 و قالت الیهی و عزیر ان الله **دهم** نیز در سورة توبه در و قال
 النصاری المسیح بن الله در این دو موضع نیز اخفاء صوت
 مستحسن است **یازدهم** در سورة یوسف در لغی ضلال
 مبین **دوازدهم** در سورة ابرهیم در و ما انتم بمصرحی **پنجم**
 در سورة نبی اسرائیل در و لم یکن بلکه که شریک **ششم**
 با و وصل کند **چهاردهم** در سورة عنکبوت در و لکن
پانزدهم در سورة صافات در و انهم تکذبون بلکه
 اصطفی البنا علی البین و ابا و وصل کند **شانزدهم**
 در سورة غاشیه در علیهم بمصیطر بلکه الا من تولى
 و کفر و ابا و وصل کند **هفدهم** در سورة عصر در و لکی
 خیر انکاه الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و ابا و وصل
 کند **هجدهم** در سورة ماعون در و قیل للمصلین انکاه
 الذین امنوا عن صلواتهم و ابا و وصل کند **فصل سوم**
 در بیان معانقه است **اول** که معانقه در لغت بمعنی در
 در بغل گرفتن دو شخص است همدیگر را و دست در گرفتن

فصل سوم در
 معانقه است

انداختن است و در اصطلاح قرآن عبارت است از دو
 یاز یازده که در پهلوی همدیگر واقع شود که بحسب معنی
 ربطی بیکدیگر داشته باشند بحیثی که اگر در یکی از آنها
 ایستند از دیگری نباید گذشتن تا معنی تمام شود و بعضی
 این را مراقبه نیز میگویند مراقبه بمعنی چشم داشتن است
 یعنی اگر در یکی از اینها وقف کنند بر کویا چشم دارند که در
 دیگر وصل میباشد کردن آنچه مرحوم مغفور قدوة
 المحققین اعنی مولانا ناصر کبیری قدس سره جمع کرده
 معانقات قرآن را مجده موضع است اولاً و ثانیاً و ثالثاً
 دوماً علی حیوة من الذین اشرکوا **سوره همد** و ثانیاً و ثانیاً
 هر سه در سوره بقره **سوره همد** و ثانیاً و ثانیاً
 در سوره آل عمران **سوره همد** من النادمین من اجل ذلك
 در سوره مائده **سوره همد** لا یاتیم كذلك **سوره همد** شهد
سوره همد من الحیث و ما استفی السوء **سوره همد** در سوره
 اعراف **سوره همد** من قبل هذا فاصبر **سوره همد** در سوره هود
سوره همد قوم اخرون **سوره همد** فقد جاء الظلماء و زوراء **سوره همد**
 قرآن **سوره همد** ان الله و کون **سوره همد** قال کلا **سوره همد** در سوره شعراء

فلا یصلون **سوره همد** با یا ایتله **سوره همد** قصص **سوره همد**
 ان یصیفون **سوره همد** الذین کذبوا بالکتاب و بما ارسلنا به
 رسلنا **سوره همد** در سوره مؤمن **سوره همد** طعام الایم **سوره همد**
 در سوره دخان **سوره همد** مثلهم فی التوریه و مثلهم
 فی الانجیل **سوره همد** در سوره فتح **سوره همد** لا اولادکم فیما
 در سوره ممتحنه **سوره همد** ان کن یحور **سوره همد** بلی **سوره همد**
 انتفاق **سوره همد** من کل امر **سوره همد** سلام **سوره همد** در سوره قدر
 و علامت معانقه در قرآن گاهی و و او باز گویی
 نویسد و گاهی سه نقطه می دهند بر بالای جیم یا طاء
 یا لا یا بر هر علامت وقفی که باشد در هر یکی از اینها
 چنانکه ثبت شده است و گاهی هست که صورت مع
 در بیاض مینویسند یعنی در سفیدی خاشی
 قرآن و گاهی لفظ معانقه تصحیح مینویسند لایب فیه
باب دوازدهم در اماله است و اماله در لغت میل
 دادنست و در اصطلاح قرآن میل دادن فخر است
 بجانب کسره و میل دادن الفاشته بجانب یا و اماله
 بر دو قسم است یکی اماله کبری و دیگری اماله صغری

مع

معانقه

باب دوازدهم در
 اماله است

و از حروف حاج صفر ع میشوند یکی خمر بین بین است و آن
سه است بین خمر و الف و بین خمر و الواو و بین خمر و کاف
اما اماله محضه که آنرا اماله کبری گویند حرف است میان الف
و یا و یک اماله بین بین است یعنی بین الف و یا و یک
میان الف و یا اماله کبری اینرا اماله صغری گویند و او
بفتح قرب باشد و اماله کبری چنان است که الف است بسوی
و اماله صغری چنان است که الف است بسوی اماله کبری اینرا
بتلفظ بنکوفهم نتوان کرد مگر استاد کامل حاذق و ماهر
پس عاصم بر وایت یک اماله کند لفظ اعنی و آن در دو
موضع است در سوره بنی اسرائیل ازیه و من کان فی
هذه اعنی فهو فی الخره اعنی واصل سبیل و سوی دارد
و قف در سوره طه و سند ی نیز در وقف در سوره
قیامت و نادی در سوره بنی اسرائیل از تای یجابه و بیل
ان را اذ کل بل ان علی قلوبهم در سوره و بیل المطه فیر
و ها دا یتفاجون ها در سوره توبه و را ی هر جا
که بیاید و قف و صل و رحی در سوره انفال و بیل
هر جا که واقع شود و این الفاظ با الفاظی که در قرآن عام

مماله ذکر میشوند رای کوکبا و رای بد هم هر دو در
سوره هود و رای قصیه و رای برهان و بیل در سوره یوسف
و رای نار در سوره طه و ما رای و لقد رای در سوره نجم
حقص هم و افتح را و هم مخواند و یک هم را با ماله مخواند
در هم جا و قف و صل و در اماله هم خلاف دارد هم
اماله و هم فتح را و منقول است و اصح فتح است پس یک
با ماله را و هم مخواند و صل و با ماله را و فتح مخواند
نیز در وصل و با ماله هم مخواند و قف طس
حقص بفتح ط مخواند و شعبه که یک باشد با ماله
مخواند و نون سین را نیز تا تلك اخفا باید کرد
را ها و بر حقص بفتح ح مخواند و یک با ماله مخواند
مخواند **فان** بدان ایند الله تعالی بعد از فراغ از بیا
یک ماله شروع میشود و ذکر استحباب صل و قطع
بهمله بعضی از سور که خواهد مد **بماله** قاری
مستحب است که آخر بهمله بد سوره و صل نماید خواه
قطع سوره گذشته از اول بهمله کند خواه و صل کند
و صل بهم الله بر بنی الحمد که آن سوره فاتحه الکتاب سو

انعام و سورة كهف و سورة سبا و سورة فاطر است
 و بر پنج سورة ديگر كه ان سورة انبيا و سورة اعراس
 الكاف و سورة كهز و سورة الحاقة و سورة الفار
 و بعك ان در نه سورة مستجاب است كه بسم الله را ان سورة
 قطع نمايد **اول** سورة محمد **دوم** سورة لا اقيم يوم
 القيمة **سوم** سورة عبس **چهارم** سورة ويل **الطغف**
پنجم سورة لا اقيم بهذا البلد **ششم** سورة لم يكن لك
هفتم سورة الحمد **التكاثر** **هشتم** سورة ويل لكل
 همزة لمزة **نهم** سورة تبت يدا ابي لهب و در ان سور
 مذكوره و كمل بهم الله بنمايد كه **باب نهم** در بيان
 اسامي فراء سبعة و روايات ايشان و در موزايشان و
 بلذ ان ايشان است **اسامي الفراء السبعة مع زواتهم**
عنا و اور الدين الجزري **م** نافع **د** ابن كثير **ابو عمرو**
ب قالون **و** درش **ز** قنبل **ه** البري **ط** اللؤلؤ
ي التوسي **ل** ابن عامر **ف** حمزة **ن** عامر **م**
 ابن ذكوان **ض** خلف **ق** خلاص **ص** ابوبكر **ح** حفص
 الكسائي **ك** ابو جعفر **س** ابو جاد **ث** علي بن

باب نهم در بيان
اسامي فراء سبعة

ر مقام

وردان

وردان **د** ابن خماز **ش** روح **ط** يعقوب و خلف
غ دوير الوثان **و** ادريس الحداد **ياسم** اسحق **ياسم**
ي انكه فراء **سبعة** **اسم انها** بد بن ترتيب است كه
 شاعر برشته نظم كشيده **شعر** نافع است اول و زمينه
 مبشر **د** دم از كعبه است ابن كثير **ه** سقم از بصره نافع
 ابو عمرو **و** از دمشق است ابن عامر **ي** ان سه قاري ديگر
 از كوفه **ع** عاصم و حمزة و كسائي **پير** **افضا** ناظم ديگر به
 شعر آورده **نظير** استاد قرائت بشم پنج دو پيس
 ابو عمرو علا و نافع و ابن كثير **پ** بن عامر و حمزة ابن عامر
 دان **و** از كوفه كسائي **م** هفت بكي **افضا** ان مكه
 نخست ابن كثير است بنام **و** نافع زمينه ابن عامر از
 از بصره ابو عمرو علا دار بنام **و** هم عاصم و حمزة و كسائي
 كوفه تمام **اسامي الفراء السبعة مع زواتهم**
طريق الشاطبية عليه الرحمة **ابن قنبل** **ده**
ابو عمرو **د** دري **ح** كمال **ك** عامر **ص** فصق
م رشت **و** **خ** خلف

ابن كثير

خلف طشخ

روایت از امام رضا علیه السلام در بیان نفع قرآن
 این چنین است قاریان بدان
 از نافع است **ب** قالون
 و در شایسته ای در بیان
 د این کثیر و نفع
 در قبل شناس و کتب
 ابو عمرو **ط** بود دوری
 ی ز سوسی شماره کن نوعیان
 ک در امت ز این عالم پاک
 ل هتام است **م** من زکوان
 ن ز عاصم و **م** از شعبه
 ع خضر از میاهی قرآن
 ف ز حمزه و **م** از خلف است
 ق خلاد باشد ایما نان
 ر کتابی و **س** ابوالکاسر
 ت ند و **م** ثانی است
 علی قاری است صاحب نظم
 که بود زاکر حسین مجیدان

و او یان که ادیب و ذاقند و موزند و نداسم ایشان را
 مخصوص می نویسند لکل امام حرف و می تحصلا **اول**
 نافع مدنی **د** و قرآن کثیر مکی **م** ابو عمرو و بصری **ج** طار
 ابن عامر شامی **ب** غاصم کوفی **ش** حمزه کوفی **ه** هفتم کلاوی
 کوفی **ب** و او فقلنا الله تعالی امر ضاعه که این قراء مذکور اکابر
 قراء اند و جمله کتاب کیم و نقله و روایات بیانات
 کلام مجیدند و در ذکر اشراف خود را بتجسید آیات
 بیانات و تمیز میان متواتر و شواذ صرف کرده و کلام حق
 بران وجه که منزل شده بی تغییر و تبدیل از حضرت رسالت
 پناه محمدی بنیاد سید و شریط تجوید را از شوائب الحی
 و تحریف نگاه داشته اند هفت قاریند که هر یک از ایشان
 بدو بیت ظلمت زد و افتابیت نورانی و هویدا که از طبع
 و نور علم و فضل و کمال و روح و تقوی طالع گشته و کافه
 اهل اسلام بر روایت و روایت ایشان اعتماد کرده و قرآن
 ایشان در شرق و غرب جهان منتشر گشته و مقبول عالمیان
 افتاده و از این هفت بدر کامل چهارده شهاب ثاقب
 و کوکب ساطع لایح و لامع گردیده و مشایخ علم قرائت

از ذمه تلازمه و اتباع ایشانند هر قاری دوداری
 معتبر را که افضل کامل و آه او بوده اند اختیار کرده اند
 و صاحب تبسیر و شالهی علیه السلام در قصیده مشهور
 که مسمی بخیر زامانی است ذکر قراء و روایات بر این ترتیب
 کرده اند که ذکر کرده میشوند انشاء الله تعالی **اول** نافع ابن
 عبد الرحمن ابن ابی نعیم اللیثی است که در علم قرائت پیشوا
 اهل مدینه بوده و متقی مدینه متصکف امامت مجید
 جامع رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شد و
 در وقت خواندن قرائت زدها نا و زلحه مشك
 و غیر منتشر می گشته و او را بر همه تقدیم کرده اند و از
 او یان او ابو موسی عیسی ابن میثاء المدنی الملقب
 بقالون و ابو سعید بن سعید المغزی المشهور بود و
 اختیار کرده و نافع قرآن را بر هفتاد کس از تابعین خود
 خوانده است و از جمله استاد او یکی ابو جعفر مزه این
 افعلق بوده است و ابو جعفر نیز در عبد الله بر عیان
 خوانده است و او برای ابن کعب زید بن ثابت خواند
د و ابو سعید عبد الله بن کثیر الداری که در قرائت

استاد اهل مکه بوده و استاد شامی بر قرآن او خوانده
و از روایه او ابو الحسن احمد بن محمد البرزنجی المؤذن بمسجد کوفه
و ابو عمر محمد بن عبد الرحمن الملقب بقنبل را اختیار
کرده و بنوی بر عکرمه بن سلیمان خوانده است و او
بر شبیل بن عباد و اسمعیل بن عبد الله قسطنطین
و ایشان هر دو بر ابن کثیر و قنبل بر احمد بن محمد القواس
خوانده است و او بر وهب بن واضح و او بر اسمعیل
ابن عبد الله القسطنطینی و او بر شبیل بن عباد و معروف
ابن مشکان و ایشان بر ابن کثیر ابن مجاهد بن خیر و بر عبد
ابن عباس و ایشان هر دو بر ابن عباس **س** ابو عمر ابن
العلاء ابن عثمان المازنی را که بعلم و فضل بر اهل عصر
خود فائق و ممتاز بود آورده اند و از روایه او ابو عمر
الدوری و ابو شعیب التوسی را اختیار کرده و دوری
سوسی بر ابو محمد بن المبارك البرندی خوانده اند و او
بر ابو عمر و ابو عمر بر مجاهد سعید بن جبیر و عکرمه
و عطاءشاکر بن ابن عباس و ابن کثیر و حسن بصری و غیره
خوانده **ج** ابو عمر و ابن عبد الله بن غافر النخعی الشافعی

که از جمله

که از جمله تابعین است قاضی مشهور امام مسجد دمشق
و از روایه او هشام ابن عبد الله بن زکوان را اختیار کرده
و ایشان بر ابی یوسف عیسی خوانده اند و او بر یحیی بن یزید
الدماغی و او بر ابن غافر و او بر ابی الدرداء و غیره
ابن شهاب بشری خوانده **ج** غاصم ابن ابی النجود کوفی
الاسدی است و چند له اسم مادر او است چون غار
از اکابر عرب بوده او را نسبت به مادر میدهند
و شهرت به غاصم ابن هیدله کرده و ابی النجود بفتح نون
و ضم جیم اسم پدر او است و بعضی گفته اند اسم غاصم
عبد الله بوده و او پیشوای اهل کوفه بوده و در علم
قرآن کلام الله بی مثل بی مانند بوده و در انفا
هیچکس بغضاحت و بلاغت و نبوده و در علم صرف
و نحو و تجوید و بعضی از علوم دیگر سرآمد همه بود
و او از پیروان و نیکو داشته و هیچکس جز او قرآن
نخواندی و فائز در کوفه **۳۷** سنه سبع و عشرين
مائه بوده بعضی گفته اند **۳۸** سنه ثمانیه و عشرين
و مائه بوده بنا بر قول معتبر مشهور و در کتب اسم غاصم

توان است و او زار و آه بسیار و ناله مید بستاند بوده
 اما آنچه بصحت پیوسته از جمله ایشان دو کس بودند که
 مشهورند یکی بکر و دیگری حفص اما بکر اسمش شعبه
 و بکر ابو بکر کنیت است و بعضی گفته اند اسمش احمد
 و نام پدرش عیاش بوده و پدر پدرش سالم و از قبيله
 بنی اسد بوده و لادن در کوفه سنه خمس و تسعين و ثمان
 در شهر حمادى الاول سنه ثلث و تسعين و مائده در کوفه
 نیز واقع شده و گفته اند چون شعبه را وفات نزدیک
 خواهرش میگردید شعبه و بر او گفت چرا گریه میکنی گفت
 از برای آن میگریم که مبادا فواید قیامت فواید عذاب
 کنند گفت گریه میکنی از برای کسی که در اینجا هر از ختم
 قرآن کرده و او قرآن از عاصم بن یسار سطره فر گرفته و در
 نحو و صرف و عربیت و تجوید و علوم دیگر و اطلاع
 کامل بر احادیث داشته و صاحب فن بوده و در زمان
 او صدابی نقطه است اما حفص کنیتش ابو عمر یا ابو نضله
 و اسم پدرش سلمان و پدر پدرش مغیره از قبيله
 بنی اسد از کوفه است و عاصم از اشریت نموده و لادن

در کوفه سنه خمس و تسعين و ثمان در کوفه سنه ثلثین
 و مائده نیز واقع شده بر قول اصح و کمز اسم او عین مملک
 از معاذ گفته است که روایت صحیحیه از قرانت عاصم
 روایت حفص است و سیاهی قرآن از قول حفص است
 بر روایت عاصم و هر کس حفص را در حفظ و ضبط قرآن
 مافوق شعبه میدانستند و ایشان هر دو بر عاصم
 خوانده اند و عاصم بر عبد الرحمن ابن عبد الله حید
 المسلمی ابو مریم زید بن حبیش و اسعد بن یاسد الشهمی
 خوانده و ایشان بر امیر المؤمنین علی علیه السلام و امیر المؤمنین بر
 پیغمبر خوانده و حضرت رسول از حبیب بیل فر گرفته
 و او از میمک بیل و او از اسرافیل و او از لوح محفوظ و
 لوح محفوظ از حق سبحانه و تعالی **ششم** زید بن القن
 حمزه ابن حبیب کنیه ابی الکوفی که بن همد و در ع و تقوی
 در عالم مشهور است و از آراء او خلف از هشام است
 و خلافاً برین خالد الصیرفی اختیار کرده و ایشان هر دو
 بر سلیم ابن عیسى کوفی خوانده اند و او بر حمزه و حمزه
 بر امام جعفر صادق و او بر امام محمد باقر و او بر امام

فرید العابدین و ابو امام حسین و ابو ابراهیم الخنیز علی
 و حمزه بر اعش و ابن ابی لیل نیز خوانده است **صفت**
 پیشوای قرانت و قراء ابو الحسن علی الکنانی الکوفی و از
 رواة او ابو عمرو الدوری و ابو الحسن النبی و اختیار
 کرده و ایشان هر دو بر کتبی خوانده اند و کتبی بر حمزه
 و عیسی بن عم الهمدانی و ابن ابی لیل نیز خوانده است و
 شاطبی علیه السلام در حدیث خود اصطلاحی نموده است
 و حرفی از حروف هجی حجه هر یکی از قراء سبعة و دانایان
 وضع کرده و بر حاشیه نوشته چنانکه ذکر شد و الله اعلم
 بالظنوب و الیک مرجع و کتاب **باب چهارم** در بیان سجده های
 واجب است که در قرآن مجید است **صلوات** از مرحوم مقدس
 شیخ جلیل الملوید مرعشی الملک الحلی شیخ هاشم الدین محمد
 الغامدی رحمه الله روایت شده در احکام و آداب سجده های
 قرآن مجید بر زبان عربی جمع و تالیف فرموده و بیانی
 از مردم بعلت عربیت آن از قرائدان بی بهره و آن هم از علمای
 بودند لهذا بر زبان فارسی ترجمه شده که فیض آن عام و استفا
 اذن برای خواص و عوام ممکن باشد و بعضی قرائد را دیده که

**باب چهارم در بیان
 سجده های واجب است**

از قلم حقیقت توأم جناب شیخ مرحوم صیقل نمایند
 سجده های قرآن در پرتوه موضع اند چنانکه سجده
 از آنها واجب است و آن در سورة المیزیل است
 و حم فصلت و النجم و افراء و یازده سجده دیگر
 سنت و آن در اعراف و رعد و نحل و بنی اسرائیل
 و مریم و حج در دو موضع و فرقان و نمل و ص
 و انشقاق و واجب است سجده کردن در واجبات
 از آنها بر خواننده و استماع کننده یعنی گوش دهند
 از برای شنیدن اما شنونده بدو گوش دارد
 ایای او واجب است یا نه اکثر علماء بر آنند که واجب
 و شاید وجوب قرب باشد و پاک بودن از حدث
 شرط نیست بنا بر اظهر و منع کرده است شیخ طوسی
 در کتاب نهائیه از سجود خایض لرزیده و ظاهر کلام
 این جنید ره وجوب طهارت است از حدث اما پاک بود
 بدن و رخت از نجاسات شرط نیست قطعاً و جزماً
 همچنین شرط نیست پوشیدن و رو بقبله بود
 علی الاصح و در شرط بودن سجده کردن بر اعضای

سبعة مثل سجود نماز یا اکتفا کردن ساجد بکذا نشستن
پیشانی بر زمین به تنهایی دو وجه است اول قربت
بصواب و در شرط بودن سجده کردن بر چیزیکه صحیح
باشد سجود بر آن در نمازهای فرضیه و عدم آن نیز
دو وجه است اول با احتیاط افریاست مذکور در این
واجب نیست بلکه مستحب است و لفظ مخصوص ندارد
و در روایتی وارد شده است مثل کس سجود نماز است
و روایت شده است که بگوید دو سجده های غریبه یعنی
در چهار سجده واجبه لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله
ایماناً و قصد بقال الله لا اله الا الله عبودیه و رقاً سجده لا اله الا الله
یا رب تعالی و رقاً واجب نیست تکبیر گفتن وقت
سجده کردن و آیا واجب است تکبیر بعد از سر برداشتن
از سجده یا نه شیخ رحمه الله فرموده است بلی واجب است
و وجوب ظاهر کلام شیخ شهید است در کتاب ذکر
حدیثی بوجوب وارد شده است و شبهه نیست که گفته
تکبیر بعد از رفع راس انحوط است و وقت واجب شدن
سجده وقت حاصل شدن سبک است و آن تلفظ نمودن

به انقذار

به انقذار از آیه که بان سجده واجب است و وجوب سجده
فوریست و گفتن باید سجده بخواب و در اینجا فرستادن
کردن تا آیه را تمام کند یا نه شیخ قائل شده است و منع
کرده است تاخیر از آن محقق علیه رحمه الله در کتاب معتبر ذکر
کرده که صحیح تر قول بچون از است و اینقدر تاخیر ضرری
رساند فوریتر از آن اگر تاخیر کند سجده واجب را بقل
خواندن آیه کلاه گذارد است اجماعاً و یاد این هنگام سجده
قضا میشود یا در تمام عمر آیه است محقق در کتاب معتبر
قول با آن بودن را میداند و شیخ شهید در کتاب ذکر
فرموده است قضا میشود و قول صاحب معتبر است
و وجوب فوری بر موجب قضا نیست هرگاه فوری فوری
شد مثل حج و نماز و زکوة که در تمام عمر آیه است و همچنین
سجده های مندوبه و واجب است در سجده واجب
و مستحب است در سجده مستحب سجود کردن بمک و ذکر
سبب آن سجود خواهی کرد فعه از خواندن آیه سجده سجده
کند یا نه مثلاً آیه سجده را بکمر تیره بخواند یا استماع کند
باید سجده بکند و بآیه خواند یا شنیده و بآیه بخواند

یا اینکه مثلاً ده مرتبه بخواند یا ششود و سجده نکند
باید ده مرتبه سجده برود و نیت سجده را مقارن
با قنادن سجود باید کرد و بعضی گفته اند که نیت را
مقارن سر نهادن سجده گاه میکنند و حرام است خواندن
سوره سجده واجب را در نماز واجب یا در مرتبه کبر
شروع کردن بان سوره که آیه سجده واجب دانست
نماز باطل میشود و اگر کسی سهواً چنین سوره را بخواند
و بعد از فارغ شدن از نماز بنیادش این ظاهر نماز
صحیح است و اگر بین نماز متذکر شد پس اگر بعد از
اتمام این سوره است ممکن است قائل شدن با کفایت
کردن باین سوره و اگر پیش از اتمام سوره اما بعد از
تلاوت آیه سجده معلوم شد هم بخیر است و اگر پیش از
رسیدن محل سجده بخاطر شرمند عدول میکند
بِسُورَةِ دَبْرٍ و جواباً خواه تجاوز کرده باشد از نصف
سوره یا نکرده باشد و جائز است خواندن سوره
سجده در نمازهای نافله و سجده میکند مصلی
مقارن خواندن آیه سجده و حرام است گوش زدن

سجده و ایستادن

سجده واجب در نماز واجب پس اگر استماع آن نشود
بسر در بین نماز برای سجده و بعد از قرائت از نماز سجده
به نیت از جای یا در دنیا بر قول مختار و همچنین اگر بدو
گوش دادن شنید بنا بر قول بوجوب سجده بدو گوش
دادن در بین نماز یا نماز و اشاره و بعد از نماز سجده را
جای یا آوردن و اگر افتاد میکند با امام میان نماز پس
امام موجب سجده را خواند و سجده کرد و هم سجده بکند
و در اکتفا نمودن باین نماز دو وجه است و شاید اکتفا
و اعتماد کردن بان اقوی باشد تمام شد کلام شیخ
مترجم که در مواضع وجوب یا استحباب سجده از هر
سوره از سوره های سجده دار چنانچه جناب ضوایه
ما با فضل المتأخرین و اعلم المتبحرین مؤید بنایند
حضرت سبحانی جناب میرزا ابوالقاسم جیلانی بود
مرقد الشریف در کتاب مستطاب مرشد العوام ایراد نموده
اینست که میفرماید سجده های یک در قرائت یا نکرده مؤید
چهار موضع آن واجب است و بایقی سنت **اقار** واجب
پران در چهار سوره است **اول** در سوره التین **دوم**

لا یستکبرون **دوم** در حتم فصلت انکم ایاه تعبدون
سوم در آخر سورة والنجم فاسجد والله فاعبدوا
چهارم در آخر سورة اقرأ واسجد واقرب **اما سوره ها است**
 که یازده موضع هستند **اول** در آخر سورة اعراف است
 و یسجونه وله یسجدون **دوم** در سورة رعد وظلالهم
 بالغدو والاصال **سوم** در سورة ممل و یفعلون
 ما یومرون **چهارم** در سورة بنی اسرائیل و یزیدهم
 خشوعا **پنجم** در سورة مریم خروا سجدا و یکما **ششم**
 در سورة حج ان الله یفعل ما یشاء **هفتم** نیز در سورة حج
 و افعل الخیر لعلکم تقبلون **هفتم** در سورة فرقان
 و زادهم نقورا **هفتم** در سورة نحل رب العرش العظیم
دهم در سورة طه و خروا کعوا و اتابا **یازدهم** در سورة
 اذا السماء انشقت و اذا فرغ علیهم القرآن لا یجدون
 و در تلفظ بکلمه سجده سجده نکنند بلکه وقتیکه ایه تمام
 سجده کنند چنانکه اشاره بموضع آن کردیم و در سجده
 از کتب معتبره دیده ام که در سجده پنج مرتبه بگوید سبحان
 الخالق العظیم **خاتمه** در فضیلت قرآن و ثواب

خاتمه فی فضیلت قرآن
 و ثواب قرآن خوانان

قرآن خوانان و عدد سوره های قرآن و آیات قرآن
 و کلمات قرآن و عدد دفعات و ضمات و کسرات و همزات
 و مدات و تشدیدات و نقاط قرآنست **بدانکه حق سبحان**
 و تعالی امر نموده و فرموده است و رتل القرآن ترتیلا
 یعنی بخوانید قرآن را ترتیل بن عباس میگوید از
 حضرت رسول پرسیدم که ما الترتیل معنی ترتیل
 چیست قال الترتیل حفظ الوقوف و اداء الحروف
 و از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسیدند از معنی
 این ایاه فرمودند الترتیل هو تجوید الحروف و مع
 الوقوف و تجوید بیرون آوردن هر حرف است از
 مخرج او با صفات ذاتی مثل حمز و رخاوت و
 استفال و انفتاح و اصمات و همس و شدت
 و استعلاء و طباق و اندلاق و صغیر و لین و
 الخراف و نقشی و استطال و صفات عرضی مثل
 تفخیم مستعلیه و ترفیق مستغلیه و وقف و
 وصل و اشتمام و روم و ادغام و اظهار و قلب
 و اخفاء و بجای آوردن تجوید یعنی عمل کردن با این

واجب لازم است بر هر کس که قرآن خواند و کسی که رخصت
نکند قواعد تجوید برادر نکند و غاصبی و اثم است
اگر قادر بر علم باشد و کسی که رعایت کند تجوید
قرآن بخواند قرآن در روز قیامت شفع او خواهد
بود چنانکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
منقولست که فرموده است بخوانید قرآن که قرآن
در روز قیامت شفاعت میکند خواننده خود را
و کسی که قرآن او را شفاعت کند البته او را ستا پرست
و نیز فرمود که بهترین عباد نهی امت من قرآن خواند
و امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر خود فرمود
که بیدم از آباء خود از حضرت رسول نقل کرده که
آنحضرت فرمود کسی که بخواند قرآن او را عمل کند یا آنچه
در قرآنست در روز قیامت پدید آید و او را در آله
پوشانند که دنیا و مافیها بقیمت کثرین رشتن حله بر آید
و تاجی بر سر او گذارند و روزی که رشتن آن همچو روشنی
افتاب ماه میدرخشد و در خانهای دنیا و نیز امام علیه السلام
در تفسیر خود فرموده که جمله قرآن مخصوصند

بر رحمت

ذاتی
بر رحمت خدای تعالی و نزدیکانند با و هر که ایشان را دوست
خدای را دوست داشته باشد و هر که ایشان را دشمن دارد
خدای را دشمن داشته باشد و فرمود که خدای تعالی
دفع میکند از شنونده قرآن بلائی دنیا و آخرت
قرآن بلائی آخرت را و حضرت رسول فرمود اذ
كان يوم القيمة وضعت منابر من فوق عند كل منبر
ناقة من فوق الجنة ثم ينادي ناديب من اجل كتاب الله
اجلسوا على هذه المنابر فلا روع ولا حزن عليكم حتى
يفزع الله مما بين يدي و بين ايديها فاذا فرغ الله من حال كل واحد
مملوا الى تلك النوق و ادخلوا الى الجنة يعني هر يك
شود يوم نشوز بکنارند منبرها از فوق و نزدیک
منبرها ناقة از نافعهای بهشت که آورده باشند از نزد
غلمان و خود که هر يك هفت هزار سال در مغر
بهشت چیده باشند و ابل از حوض کوثر چشیده باشند
و در سایه درخت طوبی خوریده باشند و جوییدن
هر يك ششصد هزار مرتبه تر افزیده باشند
و آنها را برای چنین روز پروریده باشند و بناد

ندادند در وصف محشر از جانب ملک اکبر که گجایت حمله
ان قرآنیکه نازل شد بود بر پیغمبر و بنشیند قرآن خواند
بر کمر پیهایی زن بد و خوف و خطر تا فارغ شود از آن
اهل محشر حضرت پیغمبر فرمود ای سلمان ملا و کتبی
بیک قرآن معادل است با ثواب صد شهید در راه
و عطا میشود هر سوره ثواب پیغمبری و ملائکه استعفا
میکند بجهت قاری قرآن و جناب قدس الهی نظر هر چه
با و میکند و بفرات هر آیه هزار هزار خود را با و عطا
میفرماید و هر حرفی نورانی با و گرامت نماید که از صراط
بگذرد و چون ختم قرآن نماید عطا میکند با و ثواب
سیصد و سیزده پیغمبر مرسل که تبلیغ رسالت کرده باشند
و هر کس قرآن را قرائت کند گویا قرائت نموده است جمیع انبیاء
که بر جمیع پیغمبران نازل شد و خواهم بگویم جدا و جدا
و نیز حضرت رسالت پناه فرموده بخوانید قرآن که خداوند
اجرم میدهد شمار بعد از هر حرفی ده حسنه و نیز هر چه
رسول فرموده که خدا را اهل است از خلق او گفتند
یا رسول الله آنان که پیشند فرمود اهل القرآن اهل الله

و قاضی

و خاصته و نیز فرموده هر مؤمنی که قرآن بخواند حکم
ترنج دارد که بوی آن و طعم آن خوش است و مؤمنی که
قرآن بخواند حکم خرما دارد که طعم آن خوش است
و بوی نندارد و قاری که قرآن خواند حکم ریحان دارد
که بوی آن خوش است و طعم آن تلخ و قاری که قرآن بخواند
حکم خنظل دارد که هم تلخ است و هم بوی نندارد و
حضرت امام زین العابدین منقولست که بخوانید
قرآن از سواد یعنی در مصحف فطر کنید و بخوانید که
روشنی چشم را زیاد میکند و عذاب را زوال دین او
بر میدهد و اگر از اهل عذاب بوده باشند و بقعه
یا خانه که در آن قرآن خوانند خیر و برکت در آنجا
بسیار شود و ملائکه در آنجا نزول میکنند و شیاطین
از آنجا فرار میکنند و آن بقعه روشن میباید
اهل آسمان را چنانکه افتاب ماه روشن میدهند
اهل زمین و چون قرائت تمام کند سنت است که
که دعا کنند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که نزد هر ختمی قاری بر ادعای مستجاب است هر چه بخواهد

چون روز قیامت میشود قرآن با صورتیکه نیکوترین
صورتهاست داخل صحنای محشر میشود و شفاعت
میکند کسانی که از او قلاوت کرده اند پس خداوند
عالم بقرآن گوید که اینان را داخل بهشت بگردان چون
داخل بهشت شوند و سیر کنند افکار و اشجار ببینند
چون سر بالا کنند درجات عالیه بسیار و قصود فیه
بیشمار مشاهده نمایند پس سندانها چیستند و از
کيستند گویند این درجات و مقامات از برای شماست
اقرؤا و ارفعوا یعنی بخوانید و بالا روید گویند به
چند درجه بالا رویم گویند هر سوره درجه است که
فرمائیم از تعجب گویند هر سوره خداوند فرماید هر
عشری درجه کرامت فرمائیم ایشان تعجب نمایند خطا
رسد فرمایند یا تعجب نمایند خطاب رسد هر کلمه باز
تعجب کنند خطاب رسد هر حرفی بخوانند و بالا رویند
تا هشتصد درجه بروند ای عزیزم هر یک از قرآن قرا
شده است از ملک منان بر پیغمبر خوان و نعمی است
از برای بندگان و استاها و زمینها بیک خوف و بپا ایستادن

و تمام کتابها

و تمام کتابهای آسمانی در تخت یکایه او افتد و رحمت
بدانکه قرآن دوازده هزار بیت است بعد دو از
امام علیهم السلام که هر یک منظر نام ملک عالم اند
دو صد و چهارده سوره بعد دصد و چهارده کتاب
آسمانی **بدانکه** در عدد سوره های قرآن اختلاف
کرده اند و اصح و اشهر یکصد و چهارده سوره است
چنانچه در مصاحف مسطور میشود و ابی بن کعب
صد و شانزده گویند چه قنن بن راد و سوره از
قرآن میدانند و نزد عبد الله بن مسعود صد و
دوازده است چه معوذتین و از سوره قرآن نند
و دعا دانسته و جمعی صد و سیزده گفته اند **چهارده**
انفال و توبه را یک سوره میگیرند که به سیمای فاصله
ندارند و بعضی از ائمه اهلبیت و فضیلم الشرح
یک سوره شمرده اند و همچنین الم ش و لا یلا فدا
و انفال و توبه را پس بقول ایشان قرآن صد و یازده
سوره باشد و مجموع سوره قرآن چهار قسم است
اول طوالت و آن هفت سوره است از بقره تا یوسف

و در این قسم انفال و توبه بیک سوره محسوب میشود
دوم مثنی و آن سورهائی باشد که آیات در حد
 ماه واقع شده باشد مانند که زیاده و کم گفته اند و
 مثنی از سوره یونس است تا فرقان **سوم** منافی
 و آن سورهائی بود که آیات آن از مثنی کمتر باشد
 جمعی بر آنند که منافی از طو اسیر است تا حجرات **چهارم**
 مفصل آن با اتفاق از حجرات تا الفرقان باز مفصلا
 بر سر قسم است **اول** طوالم مفصل از حجرات تا بروج
دوم اوساط مفصل از سوره بروج تا الم یکن **سوم**
 قصار مفصل از سوره و الضحی تا الفرقان **بدانکه**
 عدد آیات قرآن شش هزار و ششصد و شش است
 چنانکه ناظم گوید شعر آیه قرآن چه خوب دلکش است
 شش هزار و ششصد و شصت و شش است **عدد کلمات**
قرآن بدانکه کلمات قرآن هفتاد و هفت هزار و
 هشتصد و سی و چهار کلمه است **عدد حروف** سیصد و
 بیست و سر هزار و سیصد و هفتاد و یک حرف است
عدد فحیات قرآن هفتاد و سر هزار و دویست و

چهل

چهل و سر فحه است **عدد ضامات قرآن** چهل هزار و هشتصد
 چهار است **عدد کسرات قرآن** سی و نه هزار و پانصد و
 هشتاد و شش کسره است **عدد هزات قرآن** سر هزار و
 دویست و هفتاد و سر هزار است **عدد عدات قرآن**
 یک هزار و هفتصد و هفتاد و یک مد است
عدد تیدات قرآن نوزده هزار و دویست و پنجاه
 و نه تید است **عدد نقات قرآن** یکصد و پنجاه و
 هزار و ششصد و هشتاد و یک نقطه است
 والله اعلم بالصواب در کتب بعضی از علما مسطور
 است که شی ربيع و ربيع القران شهر رمضان فرمودند از
 برای هر چیز چهار بیت و چهار قرآن ماه رمضان است که
 زبان مؤمنان در تمام سال مشغول بتلاوت قرآن است
 فذرع من تجرید هذه القران لشریفه و لا ربحا
 اثنین و عشرین شهر ذی الحجه تمام سند
 اثنین و ثلثین و ثلثمائة بعد الف
 علی بن احق قرآن ابن محمد بن فرید محمد صادق و غفار و کذا
 عفی عنهما بحق محمد و آله
 قد فرغ من تصنیف و تالیف هذه الرسالة الشریفة یوم

این صنفی غایب است از کتابهای
 من جملة النبیة الصطفیة
 من جملة النبیة الصطفیة
 من جملة النبیة الصطفیة

